

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: معراج الحقائق

مؤلف: موضوع تألیف: طب

۸۱-۸۶
فازوسی شد

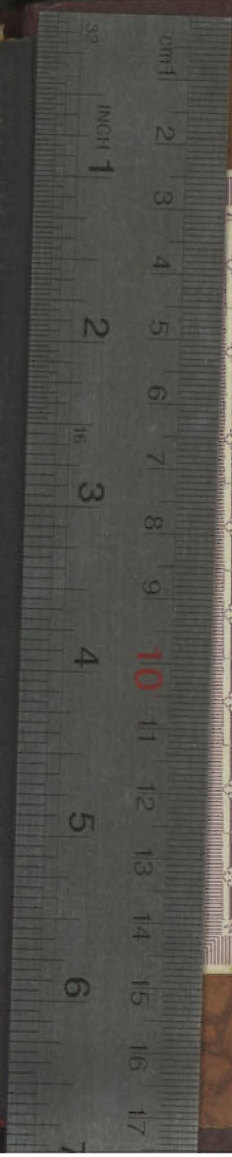



مؤسسه ۱۳۰۲

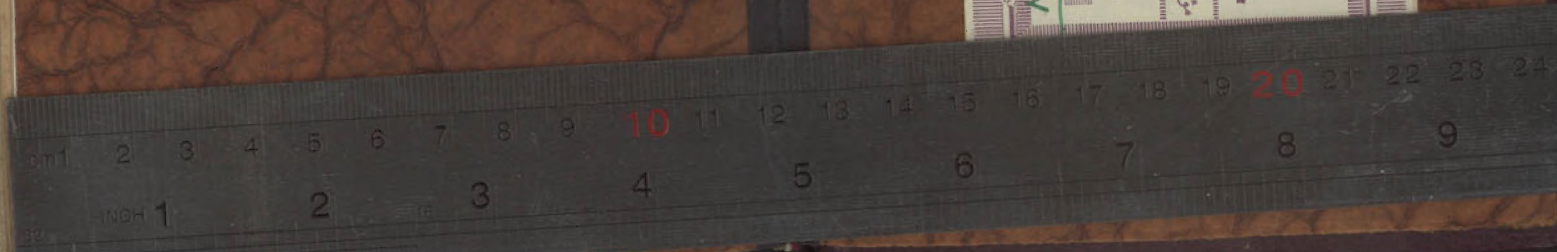
شماره دفتر

۵۵۹۳

۵۲۷



کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	مضارع اخوان
مؤلف	مب
موضوع تألیف	مب
تاریخ	۸۲ - ۹۶
فازرسی شد	
شماره دفتر	۳۵۹۴
مؤلفه	۱۳۰۲
	



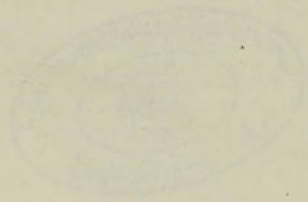
۱
عربی می
عربی می گشت

دارای خط کوفی است
مستند بر خط کوفی است

از خط کوفی است
از خط کوفی است

man

مجلس شورای ملی
۱۸۶۱



بازدید شد
۱۳۸۱



است است
حكم اكم بمذلل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

مجلس شورای ملی
تأسیس شده

الباب الاول في التشریحات والدراسة
مقتضى ما ينبغي من غرض ما دون الله تعالى الا خطا
الباب الاول في المفردات الباب الثاني في المعاجين
الباب الثالث في الجوارشات الباب الرابع في الفوا
الباب الخامس في امرييات الباب السادس في الرضا
الباب السابع في اللعوقات الباب الثامن في السفوفات
الباب التاسع في اللواق الباب العاشر في الاشياء
الباب الحادي عشر في الايجات الباب الثاني عشر في
الباب الثالث عشر في الترياق الباب الرابع عشر في
الباب الخامس عشر في الادوية الباب السادس عشر في

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير
 خلقه محمد وآله وعترته الطيبين الطاهرين المابعدين بآية الله في
 سوم است از صفات الطاهرین که در خواصم کرد در هر یک است مستقل و الهی
 والمبین والیه المصیر **الباب الاول فی خواص منافع خفان ووسواس را**
 سودمند بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد و خاصیت بسیار است اینجا
 کوه آن کردیم **صفت آن** مروارید ناسفته مشتمل درم بسید چهار درم
 دو درم زر محلول نقره محلول از مرکب یک مثقال جسد لا زور در کمال
 و نیم لعل عقیق و جریشب از مرکب سه درم طباشیر سفید و صندل قاصی
 از مرکب پنج درم کبریا و کل ثیوفر و زرشک بی دانه از مرکب سه درم صندل سرخ
 و طین محوم از مرکب دو درم کشنیر خشک و تخم کل از مرکب سه درم و در بعضی
 افسترون شش درم می کنند و در بعضی نه سادج صندی و زرباذ و در و خ عطر
 از مرکب یک درم و نیم عود صندی و پوست انزج و کاه زبان از مرکب دو درم
 بهمن سرخ و سبید از مرکب دو درم با ذره نجود و ریوند جبین از مرکب دو درم
 تخم کاسنی و کافور فندقی و سبزه انشوب از مرکب سه درم مسک ترکی نیم مثقال
 ابرش سرخ سه درم شیراز و سلیکا کابل از مرکب بیست درم کلاب و
 نبات مصری از مرکب یک مثقال شراب سیب خاص و آب انار شیرین از مرکب
 ده مثقال اگر چه در بعضی نه شراب سیب مکن و آب انار جمل درم یک باشد
 اما این نه مستقل است شراب به بیست درم داده و کوفته و منحه بجمیع
 نبات برشند و شراب سیب و آب انار اضافت کنند و در ظرفی بپزند

و جمل روز در میان جویند بعد از آن استعمال کنند شربتی نیم مثقال تاکیم
منوع بقدر خفان و وسواس و ضعف دل را زیاد کند و نشاط تمام
 آورد **اطلا آن** مروارید ناسفته و بسید از مرکب پنج درم کبریا دو درم تخم
 صندل سرخ و سبید و امله مقشر و طباشیر از مرکب چهار درم کاه زبان
 پنج درم تخم کاسنی دو درم و نیم در و خ عطر یک درم سادج صندی دو درم تخم
 افسترون و ورق کل سرخ از مرکب سه درم زرباذ دو درم تخم بالکنو و تخم کل
 از مرکب دو درم و نیم و در بعضی نه سادج صندی سه درم می کنند و در بعضی نه
 و عنبر انشوب از مرکب یک درم کافور نیم درم مسک ترکی و انگی عود خام پنج درم
 کشنیر خشک دو درم و تخم حشاش سبید و بیه و کل از منی از مرکب دو درم
 زرد ورق و نقره و ورق از مرکب یک درم و اگر زرد نقره از مرکب یک مثقال بود
 شاید لعل نیم مثقال جسد کوفته و حخته بشراب سیب خاص یا شراب حاضی برشند
 شربتی یک درم تاکیم مثقال و اگر بشراب سیب خواهند و مضاف مثقال
 شراب سیب و اگر بشراب حاضی خواهند و شاد و پنج مثقال یا و اگر تخم
 شراب سیب و نیم شراب حاضی کند بهتر بود **منوع هر دو** خفان کرم را
 سودمند بود و قوت دل بدهد **صفت آن** ورق کل سرخ و طباشیر از مرکب
 دو درم کشنیر خشک بریان کرده و صندل مقاصری از مرکب یک درم منزه خیار
 و منزه دانه کد و از مرکب چهار درم تخم توک برون آن بهمن سبید و کاه زبان
 از مرکب دو درم زرشک بی دانه شش درم مروارید ناسفته و کبریا و بسید از مرکب

و در بعضی نیمی که نوری درم و سران دانی که کند و در بعضی نیمی که نوری
نیات برق چسب بگویم آوردند و دارو که بدان برشد شریک درم
یک مثقال **مخرج گرم** خندان سرد و ضعف دل را سودمند بود **صفحه آن**
کا و زبان و با لکونی و بهین سرخ و سبید از هر یک شش درم آبلج در شش شکر
و خشک کرده و بریان کرده بست درم تخم خجک شش درم عود قاری درم
کل مخوم و مر و ایدنا سفته از هر یک یک مثقال زعفران یک درم قرقر
و کر با و زرب و کشیز خشک از هر یک دو درم کبابه سه درم ورق کل سرخ
سندل مقاصری از هر یک پنج درم عسل ابلج چهار یک یا قوت و زرب لول نقره
مملول از هر یک نیم درم و ارجین دو درم زرباذ سه درم دروغ عقرب یک نیم
منق نیم نم قد سجد کل نیم کر با و بسد باید که سوخته باشد و دارو که نوزخته
قد صافی کنند و بتوان آرد و عسل ملبل و منق کوفت بر سر آن کند و حل کند
دارو را بدان برشد شریک یک مثقال **مخرج سرد** خندان و ضعف دل
اگر کسی بود زایل کند **اظطآن** طباشیر دو درم کا و زبان ده درم شیر اند
عصاره زرشک پنج درم سندل مقاصری سه درم بهین سرخ و سبید از هر یک دو درم
ورق کل سرخ پنج درم دروغ عقرب دو درم کشیز خشک و بوست بروسته و
مر و ایدنا سفته و کر با سوخته و بسد سوخته و ابرش سوخته از هر یک دو درم زعفران
نیم درم یا قوت چهارده انک زو و ورق و نقره و ورق از هر یک یک مثقال آب
جبل درم آب حاض جبل درم قد صافی کرده و دمن بتوان آوردند و دارو که بدان

سری

شریک درم **مخرج گرم** خندان و ضعف دل که از سردی بود زایل کند **صفحه آن**
زنیاد و دروغ عقرب و کا و زبان از هر یک شش درم باد و بخوبیه سه درم کوفت
وخت بشراب سیب برشد بعد از آن بسل کف گرفته برشد شریک مثقال
مخرج جوامع **خواج رسید** خندان و سواس و ضعف دل را سودمند
و کر کرده و معزرا قوت دمن و لون بغایت صاف کند و شایطام آورد و
باد با سودای دفع کند و جهت قوت و لغایت سودمند بود و خواص بسیار
اینجا کوتاه کردیم **صفحه آن** یا قوت سرخ و مثقال قوت زرد چهار مثقال قوت
کبود چهار مثقال قوت سبید چهار مثقال اصل مثقال فیروزه سه مثقال زرد و مشک
عقرب چهار مثقال جگر شش مثقال لولو ناسفته چهار مثقال بسد و مثقال
کربا دو مثقال جگر لا زورده دو مثقال تخم خجک پنج مثقال ابرش سوخته سه مثقال
ورق قرقر سه مثقال بوست بروسته چهار مثقال آمله مقشره مثقال پیر
کابلی ده مثقال باد و بخوبیه چهار مثقال کل بلوفر سه مثقال سند سرخ و سبید از هر یک
و قرقر و دارجین و کبابه چینی از هر یک سه مثقال کا و زبان پنج مثقال عصاره
مازده مثقال عود قاری چهار مثقال باد و روچ دو مثقال دروغ عقرب چهار
طین ارمنی دو مثقال طین مخوم چهار مثقال طباشیر سبید پنج مثقال غیر از اینها
مسک ترکی یک مثقال تخم زو و ورق و نقره و ورق و کل ارجین از هر یک چهار
کا و زعفران نیم مثقال فلفل کبابه سه مثقال سنبلیط و سافج میزی و بهین
از هر یک دو مثقال بهین سبید چهار مثقال آب سیب صفا نیکن آب حاض
کلاب کمن عرق بد مشک و دمن نیات صری و دمن نیات با عرق آب سیب

ن

به تمام زیادت آورد و چون فرو کرد آب حاش زبان ریخته و دارو با بدن
 بر شد شریقی نیم درم تا یک درم نافع بود **مغز و کشت مسند** صنف و سوس
 سوداوی و خفان زایل کند و دل با قوت و مد و نشاط مرجه تمام تر آرد **اطلا**
 مر و اید ناسفت درم بیدیک درم کمریک درم لعل کل مشال با قوت زرد درم
 شب یک درم قزقل یک درم بهر سجد و درم کباب جینی و بهر سرخ ازمریک یک درم
 زربانه نیم درم تخم بادرنوبه درم ساوج سندی یک درم درون عرق نیم مشال
 پوست برون نشسته درم پوست اترج درم کاو زبان رخ درم صندل رخ و سجد
 ازمریک درم کشت خشک و درم زرد ورق و نقره ورق ازمریک نیم مشال و
 کل سرخ درم دارچینی یک درم آله مقشر رخ درم عصاره زرشک درم طین
 دو درم تخم فرجیک درم طباسیرد و درم عود خام یک مشال کافور و نعوی نیم درم
 زعفران و اکلی عسبر اشب نیم مشال مسک ترکی یک درم نیم شراب حاش مری نیم
 شراب سبب صفا نی حمل مشال شراب به اصفا نی هست مشال دارو کا کوفه نشسته
 بدان بر شد شریقی یک درم نافع باشد **مغز یا قوی** این نحو مود و فنی صفت
صنف آن مر و اید ناسفت یک درم نیم کمریک درم نیم بیدیک درم نیم با قوت
 و لعل آتش و جرم شب و زرد محلول و نقره محلول و با فز و رعفران ازمریک یک مشال
 ریو جینی دو درم صندل سیدش نیم کله رخ درم بهرین نیم درم تخم فز نیم درم تخم کاسی
 رخ درم آله مقشر و کشت خشک ازمریک نیم درم کاو زبان درم زرشک سواد مشال نیم
 یک شیر بد و ورق کل سرخ ازمریک چهار درم شمشاد جینی نیم درم تخم کاسوس درم پوست
 پستنی نیم درم درون عرق کل مشال مسک طالع درم عسبر اشب نیم درم عود قاری نیم
 مسکلی

مسکلی یک مشال پوست ترنج درم آب سیب و آب به ازمریک یک درم
 عرق بند مسک بنجاء درم عرق کاو زبان بنجاء درم کلاب بنجاء درم بنجاء
 کمن بنات عرقا بنجام آرد و آب سیب و به اضاف کند و دارو کا کوفه نشسته
 بدان بر شد شریقی یک درم تا یک مشال نافع باشد **نوعی مغز یا قوی**
حاشی درم درم ۱۱ ترکب کرده شد مر و اید ناسفت دو درم کمریک یک درم
 بسد و با قوت رمانی و لعل آتش جرم و صندل سرخ نیم سرخ و بهرین نیم درم
 و تخم کاسی لازم جرم شب ازمریک دو درم زرد محلول و نقره محلول و با فز
 و عسبران و ریو جینی ازمریک یک مشال صندل سجد و صندل سرخ نیم
 سجد و سرخ و تخم فز و تخم کاسی ازمریک درم آله مقشر و کشت خشک ازمریک
 رخ درم کاو زبان درم زرشک سواد نیم مشال طباسیرد چهار درم
 و ورق کل سرخ چهار درم شمشاد سجد درم کاسوس درم پوست برون نشسته
 رخ درم درون عرق نیم و مسک طالع ازمریک یک مشال عسبر اشب و عود قاری
 ازمریک نیم درم مسکلی یک مشال پوست اترج درم عرق بند کاسی
 کلاب ازمریک بنجاء درم آب سیب و آب به ازمریک یک درم بنجاء کمن
 بنات با عرقا بنجام آرد و ادویه کوفه و بنجاء و جوامر صلایه کرده بدان
 شریقی یک درم نافع بود **نوعی که مغز یا قوی** که در سنده لعل ترکب کرده شد
اطلا مر و اید ناسفت و کمر با و بسد ازمریک درم با قوت رمانی و
 لعل آتش ازمریک یک مشال جرم شب و عسبر ازمریک یک درم عود قاری نیم
 ورق کل سرخ و طباسیرد و کاو زبان و صندل رخ و سجد و زرشک سواد و

از مرکب سه درم ابرشتم مقرض دو درم مائک کبار و سافح سندی از مرکب
یک نیم پوست اترج سه درم فلفل خشک و غیره با از مرکب دو درم مسکه یک نیم
دروغ عرق یک مثقال پوست برولسته و آمله مقطر از مرکب دو درم عود
قاری سه درم و اجینسی یک مثقال سعدیک مثقال سبیل یک درم قرقه و کزکول
و نقتله محلول از مرکب یک مثقال حب ارمی یک درم تخم کاسنی یک مثقال سبیل
و سبید از مرکب سه درم باذنوبیه دو درم طریح خستوم و زعفران از مرکب یک
مسکه طالع نیم درم عنبر اشبه درم نار مسکه یک درم مافرض یک مثقال آب
و آب سیب از مرکب بست درم عرق بد مسکه و عرق کاو زبان از مرکب یک درم
کلاب سه درم نبات و عسل یک مثقال طلاه با عرق بقوام آورند و آب سبیل و آب
کند ادویه کوفه و نخت و جوامر صلیب کرده بشنند شربتی یک درم نافع بود
مزه یا قوسه در ادویه ناسفت کبریا و سبید از مرکب یک درم و نیم ابرشتم مقرض
یک مثقال و دکنه اطهار الطیب یک مثقال کاو زبان یک درم تخم قرقه یک نیم درم
تخم بالکوش شیر خشک و پوست اترج و قرقه و صندل سرخ و سبید و خولجان و اسارون
و بهن سرخ و سبید و تخم کاسو و عنبر اشبه از مرکب سه درم آمله مقطر و تخم کاسنی
و تخم خیار و خشامس مد و عود خام از مرکب یک درم دروغ عرق جلا و درود و
و سلسله و اجینسی و مافرض و یا قوت ربانی و جرجیش و لعل آتشی و جرجانی
شک طالع و زعفران و طریح خستوم و زرد ورق و نقتله و ورق از مرکب یک مثقال قرقه
و ریوند جینسی از مرکب دو درم ورق کل سرخ چهار درم آب سیب و آب به از مرکب
عرق بد و عرق کل و عرق کاو زبان از مرکب بنام درم نبات با عرق و آب سبیل و بقوام

آورند

آورند و ادویه کوفه و نخت و جوامر صلیب کرده بدان بشنند شربتی یک درم
یک مثقال نافع بود **مزه یا قوسه** در ادویه ناسفت و ابرشتم مقرض و دروغ
کل سرخ و تخم قرقه و تخم حزره و نار کیل از مرکب یک درم یا قوت سرخ و ریوند
بشاق و زرد محلول و نقتله محلول و سبید و قرقه و سبیل و قرقه و اجینسی
و سلسله و نفع خشک و کشیز خشک و غیره با و مصلی و دروغ عرق و زرنب
رزنباده و تخم بالکوش و تخم شلغم و نار مسکه و ریوند جینسی و لسان العصار و عود
بلان و طریح خستوم از مرکب دو درم جرجانی مقبول و جرجان زرد و مغبول
زرد و جرجان شب و عقیق و مسکه تبیتی و کبابه و مائک کبار و دغا و اینا و عود
از مرکب یک مثقال لعل ربانی و عنبر اشبه و طباسیرید و سافح سندی و کبریا
و زرنک سه دانه و سبیل و بهن سرخ و سبید و پوست اترج و بالکوش و صندل
سرخ و سبید و قرقه خشک و کاو زبان و تخم ریجان و حب الزلم و خولجان و خولج
و شقاق و آمله مقطر و قودری زرد و قودری سرخ و ریوند از مرکب یک درم
تخم خیارین ده درم اشبه و مویایی از مرکب یک درم نبات بقدر الحاجة
مزه و لکش پوست اترج یک درم بهن سرخ و سبید از مرکب دو درم تخم
سلیک سیاه و اجینسی از مرکب درم ورق کل سرخ یک درم قرقه دو درم زعفران
سه درم باذنوبیه یک درم کاو زبان یک درم مغبادام و تخم سبید و تخم کاسنی
سه درم مغر تخم خسیره و مغر تخم خیار از مرکب یک درم تخم کرفس یک درم مسکه
یک مثقال دو غن بادام یک درم نبات یک نیم تخم سبید نیم مثقال بود **مزه دو**
المسک طو منفع دل و مرضها سوداوی و اسود دارد و بادیه زبانه

بداشود و نافع بود **اطلاط آن** مروارید ناسفت و کبریا و بید و ابریشم مقروض
 و زرباد و دروغ عرقی از مرکب یک مثقال بهی سرخ و سبید و سبیل الطیب و فاقه
 و قرض و سادج سندی و اشنة از مرکب یک مثقال چند بدست مرکب درم و بعضی درم
 می کنند و در فلفل و رنجیل از مرکب نیم درم مسکه لیس نیم درم و اگر داکمی در شایه
 کوفت و بخت با سه جزان عسل شده که آتش زده باشد بر شند شریک مثقال
 و قوه آن تا سه سال قیست **نوعی دیگر دوا الملک طلو** زرباد و دروغ
 عرقی از مرکب یک درم مروارید ناسفت و کبریا و بید و ابریشم مقروض از مرکب
 یک درم نیم بهی سرخ و سبید و سادج سندی و سبیل الطیب و فاقه و قرض و اشنة
 و چند بدست از مرکب چهار درم رنجیل و در فلفل مرکب نیم درم مسکه نیم درم
 یا داکمی کوفت و بخت با سه جزان عسل شده که آتش زده باشد بر شند شریک
 یک درم تا یک مثقال نافع بود **موز و الملک تلخ** سودمند بود و از جهت
 خفغان و درم حلق و رطوبت معده سبیل الطیب و عرو و مسکه ترکی سادج
 از مرکب یک درم و عفران و نافع و انجم کوفت از مرکب چهار درم صبر استغوی
 و اشنتین روی از مرکب یک مثقال درم بریند جینی شریک چند بدست مرکب نیم درم
 بجای کوفت و بخت غیر از مرکب را نفع کند و بکزارند و بیالایند و بر سر آتش
 با سه جزان عسل مصفی بر شند شریک نیم درم تا یک درم و قوت این دوا الملک سالها
موز معتدل خفغان و ضعف دل را زایل کند و قوت مرده قیامت
 و شطاب مرجه زیاده باز دهد آورد **اطلاط لیز** بهی سرخ و سبید از مرکب یک درم
 سبیل کابل و درم کاو زبان و شامه مزج و باد و بنویس از مرکب یک درم کشیر خشک و

و طباشیر از مرکب سه درم ابریشم خام مقروض و پوست اترج و پوست بره و پوست
 از مرکب دو درم سبید و کبریا از مرکب یک درم عود خام یک مثقال مروارید ناسفت دو درم
 زرباد یک درم و دروغ عرقی نیم مثقال مجوع کوفت و بخت آب ناز و آب زرباد
 آب حاض و آب از مرکب ده درم قند سبید سه مثقال شراب سیت مثقال
 قند صافی کند و با آب و شراب سبب بنوام آرد و نیم مثقال نفرة مخلول و نیم مثقال
 در آن کل کنند و دوا و نافع آن بر شند شریک یک درم نافع بود **موز سرد نوعی دیگر**
 خفغان و ضعف دل گرم را سودمند بود **اطلاط لیز** طباشیر سبید و دروغ کل کل
 و کاو زبان از مرکب چهار درم بهی سرخ و سبید و کبریا و مروارید ناسفت از مرکب
 یک درم صندل سبید و کشیر خشک از مرکب دو درم نیم قودک شست درم نوشک و ادانه
 دوازده درم زرد و قو و نفرة و ورق از مرکب نیم درم پوست بره و پوست یک درم
 قند سبید کلن عرقی بد مسکه نیم مثقال بریند جینی نیم درم و دوا و نافع آن بر شند
 شریک یک درم تا یک مثقال **موز سرد نوعی دیگر** مروارید ناسفت و کبریا و
 سوخت و کاو زبان و کل را منی از مرکب دو درم طباشیر سبید یک درم مسکه ترکی نیم
 قند سبید ده درم کوفت و بخت بکلاب بر شند شریک یک درم خفغان گرم را سود
موز مسی نه مولف قوت دل و دماغ و کبر و معده بدید و قوت
 و کرده زیاده کند و نفط خام آورد و منی بفراید و باه و قوت دهد و اشنتا
 طعام باز دهد کند و نافع را قوت دهد **صفت آن** قرض نیم درم عفران و کباب
 و قرض و جویا الطیب و فاقه کبار و صغار و تخم فرنجیک و ورق قرض از مرکب یک درم
 کاو زبان نیم درم باد بنویس نیم درم سبیل و اشنة از مرکب چهار درم زعفران یک درم

بمن سرخ و سبید از مرکب چهار دهم سافرخ سبزی دو دهم زنجبیل و دانه لعل
 مرکب کنیم و ساقی است و در ورق کل سرخ دو دهم سبید و یک دهم سبزی
 الصافیر و سبید از مرکب دو دهم سبزی و یک دهم سبزی و یک دهم سبزی
 ناسفته دو دهم کبریا و سبید از مرکب یک دهم زرد ورق و نقره ورق از مرکب ساق
 جو و اعظم خوب سوده ساق شال اگر بصل فرامد دو وزن ادویه عسل اگر قند فرامد
 سه وزن ادویه قند و اگر سمن خواست چنانکه بکند بستیم دو غنای دام دارد
 گرفت و خنده دانی بر شند و اگر بصد خواست چنانکه بکند بستیم دو غنای دام دارد
 و بر نه و صد بانه شریقی قدر حاجت **نوع مسی و فی و کبریا و سبزی**
 تر نسل و خولجان و سبید و قاطع کبار و اشته و ورق قرض و کاه و زان و
 زنجبیل از مرکب سه دهم قرق چهار دهم جو دانه سبزی و سبزی و سبزی
 و ضا اقلب و نادر سکنه و مرکب از مرکب دو دهم قرق کایک دهم مصطکی و ورق
 کل سرخ و در واریه ناسفته از مرکب سه دهم سبید و کبریا از مرکب یک دهم سبزی
 دو دهم سبزی و یک دهم سبزی و یک دهم سبزی و یک دهم سبزی و یک دهم سبزی
 و نقره از مرکب ساق شال جو و اعظم خوب سوده ساق شال بوس است و در
 سبزی و دو دهم قند سبزی و اگر بصل فرامد سمن شریقی قدر حاجت
نوع مسی و فی و کبریا و سبزی و این نیز مشروب است که باده شید و زیر لعل شال
 زعفران سه شال جو و اعظم خوب سوده ده شال قند سبزی و شال و اگر بصل
 خواست عسل کف کند ساق شال کوفته و خنثی دانی بر شند شریقی یک دهم ساق
 نافع جو و اشته و ده **الباب العاشر فی علاج العیون** **نوع مسی و فی و کبریا و سبزی**

بر کت

اعلا المولی الا اعظم الا علم بقراط المعجز بالیسر الموت مقرب الحشر فی المملک
 والدن جلد علی الله شانه باه راقوت و ده و نشاط زیادت کند و کرده
 و پشت و دل و دماغ راقوت و ده و نشاط تمام آورد **نوع مسی و فی و کبریا و سبزی**
 شش قاقل بر سبید و سرخ و بر زیدان و سوزنجان مصری و سبید و سبزی
 و تشب کاه و بران خشک کرده سوده و مغز لوز و مغز جلعوز و مغز
 و مغز بادجیل و لسان الصافیر و خولجان و قاطع کبار و قند شال و قند لعل
 و نادر سکنه و مرکب از مرکب دو دهم سبزی و یک دهم سبزی و یک دهم سبزی
 کل سرخ و بادجیل و قند ملین و اسافرخ و قرق و دو دهم سبزی و سبزی و سبزی
 و کل قرق و ورق قرض و جو زبوا و اشته سبید و عود خام از مرکب یک دهم
 تو در می نذر و سرخ از مرکب چهار دهم سبزی و سبزی و سبزی و سبزی
 و در عفران از مرکب پانزده دهم کبریا و سبزی و سبزی و سبزی و سبزی
 با ذر بنور و زرباد و مصطکی و کبریا و قند کز و قند اسبست و سافرخ سبزی و
 جرجش و کبریا و سبید و ذر ملول و قند ملول از مرکب سه دهم لوز و سبزی
 جو دهم سبزی و سبزی و سبزی و سبزی و سبزی و سبزی و سبزی و سبزی
 و نیم باوت و یک دهم جو و اعظم خوب سوده ده شال عسل بقدر حاجت
نوع مسی و فی و کبریا و سبزی این نیز شامه است و سولانا اعظم علی
 شانه است من فراید و کرده و پشت راقوت و ده و نشاط زیادت کند و کرده
 از باغ و یک و نشاط تمام آورد و دل و دماغ راقوت و ده و نشاط تمام آورد
نوع مسی و فی و کبریا و سبزی و مغز بادجیل و مغز جلعوز و مغز و مغز لوز

کتاب یا آب کشت یا زرد و تخم مرغ خورشید **بهرن لبر** کبر
 آنست مولف کتاب غایت این سخن آنست که دل و دماغ را قوت دهد
 و نشاط زیاده را ببرد و من بفراده کرده و مشک پشته را بچکاند و تصفیه
 سخت کند و موط نام آورده و در جماعت قوی مرجه نامزد و در خاک کت یا بنام
 که منقول بکریه **انطاف لبر** مرز بادام و مغز فندق و مغز پسته و مغز قلیل
 مغز جبهه الحضر و مغز که کان و مغز ناحیه و مغز اوج ابرو و کس که از آب بادام
 و مغز جلیوز و مغز تخم خزه و مغز الزم و سر مشر و شمشیر سبب از سر کس
 کباب و قرقه و فولجان و قرقه و شمع اعلی مصری از سر کس و درم صفت
 بسیار و لسان العصاره و سبیل از سر کس و درم من سرخ و سبیل تخم
 بلیون و تودری سرخ و سبیل و زرد و بوزیدان و منشا و تخم و تخم
 و تخم است و تخم باز از سر کس و درم ضل الشلب فرج حبه و شال کز
 و مشک برین و کشتن فرما و قصب کا و مشک کرده و درم از سر کس چهار درم
 و باغ کبک و زرد و دت میمان کند باشد و درم زعفران و زنجبیل
 و زنجبیل و درم اقلیل از سر کس و درم عمل بذر حاجت شترن و درم شال
 و خدا نخواست آب یا قلیه یا زرد و تخم بخت یا کباب یا پا ز آب کشت
 مناسب بود و از راست و ترس و بزی احراز کند **بهرن لبر** منحل
 و آنست که من بفراده کرده و را قوت دهد و موط نام آورده و درم
 و درم لسانه پاک کند و بجز است **انطاف لبر** مرز بادام و مغز قوی و مغز
 و مغز زرد و مغز ناحیه و مغز جبهه الحضر و مغز الزم و مغز قلیل

و هم

و هم مشر و تودری و درم سرخ و تخم کز و تخم شلف و تخم است و تخم پان و تودری
 و لسان العصاره و تخم انجرو و بلیون و زنجبیل و درم اقلیل و کباب و من سرخ
 و درم من سرخ و قرقه و شمشیر مصری و فولجان و تخم بلیون از سر کس
 منقش باشد از آب کز از انجرو احراز می کند استعمال آن بسیار است که دارد و
 مولف کتاب میگوید که من بسیار بجز کرده ام و در قوت نامید از ضل الشلب
 تخم رس خاصه اگر بشکرگاه تازه خورند سه روز باین اگر چه صاحب شلج آورده
 که خون با شلج خورند مغز باه باشد کل شلج منقش آنست و در قوت می آید
 عمل بذر حاجت شترن یک شال تا در درم انجی باشد **بهرن لبر** و درم
 غرب خاصیت آنست که من بفراید و موط نام آورده و درم و پشته را
 مرجه نامزد و **انطاف لبر** مرز فسق و مغز فندق و مغز جلیوز و مغز ناحیه از سر کس
 مرز بادام و هم مشر از سر کس و درم لسان العصاره و بذر الرشاد و تخم است
 از سر کس که درم فایده درم زنجبیل و کباب و درم اقلیل و کز که از سر کس
 بهمن سرخ و سبیل و تودری سرخ و زرد از سر کس چهار درم صفت مرئی و تخم کز
 و تخم شلف و تخم باز و تخم انجرو از سر کس و درم عمل و زرد ادویه شترن
 تا درم شال انجی و **بهرن لبر** و غایت وی آنست که کرده و را قوت
 دهد و موط نام آورده و من بفراید **انطاف لبر** مرز بادام و مغز فندق و مغز قوی
 و مغز جلیوز و هم مشر از سر کس و درم تخم بلیون و شمشیر مصری از سر کس
 تودری سرخ و سبیل سرخ و سبیل از سر کس و درم تخم شلف و تخم ترپ و تخم پان
 و تخم انجرو و تخم کز و لسان العصاره از سر کس و درم تخم است و قصبه کز

بست دوم عمل سه وزن ادویه شرقی یک مثقال قه و مثقال **مجنون البوب**
 نرخی دیگر که منی زیاد است کند و مفلوط تمام آورد و مجامعت با قوت مد و مجروح را
 بغایت سودمند بود **اصططال** مغز بادام و مغز خندق و مغز جلوزنه و مغز
 مغز جویس و مغز جبال الزلم و مغز فلفل و مغز پسته از هر یک یک درم و نیم
 و در فلفل و بادام گل از هر یک دو درم و نیم فانیسه وزن دار و نیم فانیسه را با قوت
 آب بکشد و در او دوید کوفه و خشت بزدان بر سرشند و مغز جبال کاه کوفه با کینه
 و مرکب نایک معلوم کند که فانیسه را در کلاه بجا بخت از فانیسه که الوال را بخت
 و آن فانیسه که از درون باشد می باید که قطعا استعمال نکند و صنف فانیسه صاف
 کند است **مجنون البوب** نوعی دیگر که مغز فانیسه و یک نیت که عروق
 کرده اند و قنطیر سخت کند و هم در درج را شایسته بود **اصططال** مغز جبال
 و مغز جلوزنه و مغز بادام و مغز فلفل و مغز جبال الزلم و مغز پسته
 و هم منقش و شش قاع مصری و شش سبید و قودوی زرد و سرخ و این سرخ سبید
 از هر یک یک درم کوفه و خشت مرچا دوید و شکل کشد جدا گانه و مرچا بوب بکشد
 جدا گانه کوفته بوزن مجموع قند کوفه اضافه کند و باب ترشین مجنون که در شرق
 ده درم باشد و بغایت است درین باب **مجنون البوب و البوب** مستعمل
 کتاب این مجنون در امر مجامعت فعل عجیب دارد و درین بغایت است **اصططال**
 تخم گرد و تخم شلغم و تخم پاز و تخم تب و تخم است و تخم جیر و تخم میون و تخم
 جلوزنه و مغز فلفل و مغز جبال الزلم و جودیان و قنطیرین و قودوی
 و زرد و لسان الصافره و شش قاع و این سرخ و سبید و در فلفل و جبال الزلم

و طبع

و طبعیت و قودوی از هر یک یک درم کوفه و خشت و اصل کف کوفه بر سرشند و در
 با شتر تاز و با شتر اند **مجنون البوب** واده المیوه نیز خوانند و این مجنون منقش
 بلغم را دفع کند و منقش منقش مغز بود و قوت با صندید و با شتر آورد و خط
 سزاید و درین را تیر کرده اند و سزوی و یکیدن کیز دفع کند و ماده را بشکند و من
 بفشند و قنطیر را حکم دارد و در در معاصر بود و در پست را غلیم بود و
 و در از آن حکم دارد و خاصیت این مجنون از حد است چنانکه اگر کشته شود
 در یک و دو درم کند و مخصوص است بلغم را از **اصططال** فلفل و در فلفل و جبال
 و در جویس و پوست بلبل و آمل و قنطیر و شیطح سدی و در او اند و در عروق
 با برنج و مغز جلوزنه و مغز فلفل و مغز جبال الزلم یک ده درم با برنج و درم
 شش درم عمل کند که سه وزن ادویه و در بعضی نسخه را زیاده است و در یک
مجنون نوشید او که آنرا جوارش مغز خوانند و مغز کندی گویند و در
 مدی است بش از طعام و بعد از طعام شاید خورد مدد را قوت دهد و عذرا
 معقم کند و در یک روی سرخ دارد و بوی کهن خوش کند و بکر را قوت دهد
 و از معاصرین بزرگ است **اصططال** ورق کل سرخ شش درم سد کوفه و تخم
 قرص و مصطکی و اسارون از هر یک یک درم سیل و قنطیر و ببا و جودالط
 و قود و عفران و سیل الطیب و زرب از هر یک یک درم شیر آمل که در طبع
 نه رطل آب بخشد تا با سه رطل آید و فر و کیرد و در دست باله و صاف کند
 کن فانیسه که آنرا کوب الوال خوانند بخواهم آورد و دارو با دهان بر سرشند و
 بصل کند یا قد شاید و قدری شکل اضافه کند و بعضی فرغش و در او بخت و صاف

از مرکب ده درم اضافت یکند شربت و شال و نیم نمید بود نافع
معجون انتریا کبر که از ابله درسی بزرگ خوانند سوره شد بود جنت فایاد
 لغوه و صرع و تریاق جمع ریخت که از سردی بود و باد را موت تمام بود
 جانتی بقی مراح را میخ مجون در ابراه به از میخسید نیفتد و جبرست **اطلاق**
 عامر قوما و شویز و قسط و قسط و ده اطفال روح از مرکب ده درم و درون
 و جلیلا درونی و طشت و زرداوند در حرج و لب الفاد و چند بدست و شیبی
 و خردل از مرکب ده درم عمل در دجهاد شغال و نیم دارد و کوفت و نیم درون
 جوز جرب کند و با سه جندان عمل کف کوفت برشند و بعد از شش استهال کنند
 یک درم تا یک شال و سرخند کس شود بهتر بود و مرل کتایب کوی که من جنت قویه
 این مجون را یکسانی که بقی مراح بود نه کنتم و استهال کند نه بنایت سندی است
 و در وقت حفظ و ذمن و در نسیانی و فایاد لغوه و سرخها که اگر سرد بود
 سوره شدست بنایت **معجون انتریا کبر** معبر مستهل خواص آن زد یکت بخواند
 شربت از وی یک درم تا یک شال بود **اطلاق** از سیاه و پوست طبله و امده
 از مرکب ده درم سعد کونی و سبیل الیپ و کد که در کوچ و قفسلها و و نیم
 عمل در از مرکب ده درم دارد و کوفت و نیم درون جوز جرب کند و جندان
 عمل کف کوفت برشند و وقت حاجت استهال کند که نافت **معجون انتریا کبر**
 مستهل بود شدست جبر تر منها و جگر و درد شکم و دوده و دیشا و دوده و سپهر
 و درد عصبها را سوره شد بود جونی با سوره طلا کنند و در دکرده و عسر النفس و سردی
 که اگر کثرت و طوبت که در سینه جمع شده باشد نافع بود و قطع نفث دم کند و

بود جونی با سوره طلا کنند و بعد از شش استهال کند شربت نیم نافع بود
اطلاق از عفران و مر و مر و مانا و شش سیاه و سبیل الیپ و اصل غافق
 عصاره غافق و جگر کک و سر و کوفت کس خشت از مرکب ده درم کوفت و نیم
 در شش نیم کند و بعد از آن با سه جندان عمل کف کوفت برشند و در نسیانی
 با جسن با آبکه یا طلع کند و وقت حاجت استهال کند **معجون انتریا کبر**
 مستهل بود شدست در جنت و در جگر و در دکرده و باد و در سینه و
 جنت دفع صوم صوم بنایت سوره شد بود **اطلاق** از مس ساه و باد و مر و
 زعفران و قسط و سبیل الیپ و عیدان بسان و افیون و سلیقه از مرکب ده درم
 عصاره غافق ده درم ج کک فرا شیده با دوده درم کوفت و نیم با جندان
 عمل کف کوفت برشند شربت نیم درم و بعد از شش استهال کند که نافع است
معجون قلا علی نفع صاحب کامل جنت بت دفع بنایت نافع بود **اطلاق** از
 قفسل سیاه و سوره و در قفسل از مرکب مست درم عود بسان ده درم و نیم و نیم
 کرفس و سلیقه و سیاه لیس و اسارون و اسن از مرکب ده درم سبیل
 حاما از مرکب چهار درم کوفت و نیم با سه جندان عمل کف کوفت برشند **اطلاق**
 افلونا و مس مستهل بود شدست جنت قوی و عسر البول و سبیل الیپ
 و در دکرده و در دندان خون بروی نمذ ساکن گرداند و در داحت را ساکن گرداند
 و سرخه و حاق را زایل کند **اطلاق** از افیون ده درم قطا سالون و سبیل الیپ
 از مرکب چهار درم کک کرفس نفع ده درم سافج سندی و سلیقه و عامر قوما و شال
 و فرفون از مرکب ده درم دارد و کوفت و نیم درون بسان جرب کرده باشد

عسل کف کوفه برشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شتر را اندک بکوبند
 از بیهوشی و در دگرده بآب کرفس صند و بعضی از اطبایا بدل تخم کرفس و در وقت
 و قوت این تخم از سه ماه تا سه سال می ماند **مخون افرونی** غار سی قتل
 سودمند بود جهت قتل و خون زمان و باد نام و دم و ذسن و دماغ را نقصان میدهد
افلاک فلفل سید و بزرالینج از مرکب بستیم افیون ده درم و زعفران
 پنج درم و بعضی از اطبایا طین مخوم ده درم بپزند و سبیل الطیب و عرق نعنا و
 فریون از مرکب ده درم چند بدست بپزند و زنباد و دروغ عرق از مرکب نیم درم
 مرادیه ناسفت و مسکن یکی از مرکب نیم مثقال کافور و اکیم مجموع کوفه کنند با
 جذائ عسل کف کوفه برشند و بعد از شش ماه استعمال کنند و مریدکن شود
 و قوت این تخم نیز سه سال می ماند **مخون برعیشا** مستعمل چند دره دندان چون
 بروی بند عظیم نافع بود و جهت قتل و درم فرورده ن اثری تمام دارد و چهار
 ساگر کند و قطع خون بکند **افلاک** از این بخت شتر مستعمل اند که یکم ابو البرکات
 و این بخت منسوبت بشیر رئیس علم الاحد و العفران فلفل سید و بزرالینج
 هست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سبیل الطیب عرق نعنا و افیون
 از مرکب یک مثقال مجموع کوفه و تحت باد و جذائ عسل کف کوفه برشند و بعضی
 می کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند **نوعی که مخون برعیشا** نیمه یکم ابو البرکات
 سودمند بود مریدکن را از مرده می و در ده معده را از باد گرم بود و سرد و رازی
 و سوداوی و صحرایی و مالینی و استسقا و بنی خراغ بود و خاصیت این
 بسیار است و صاحب طبایع می کنند است خراسان سبب آنکه دراز شود ایضا که در

منه

افلاک فلفل سید و فاشرا و فرحشک و نو و بزرالینج از رقی از ک
 ده درم زعفران و زراوند طویل و جنطیانا درم و عسل انار شوی کرده
 و خشک کرده چنانکه شرط است و بعد از از مرکب چهار درم حب انار
 و افیون و مر از مرکب بستیم ام عاقر قضا و سبیل الطیب و ناردین
 از مرکب ده درم چند بدست و آفریون از مرکب یک درم مجموع کوفه کنند
 باد و جذائ عسل کف کوفه برشند و بعضی با باد جذائ می کنند و بعضی
 که سرشته باشند در مان کف کنند و تمام بکوبند و بعد از آن در طری آنکه یک
 و سر آن محکم دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند که نافع است **مخون**
روشی نوعی که بخت غریب مرصانی و زعفران و لبن زکاد و یوس و
 جنطیانا و حرف از مرکب ده درم طین مخوم و افیون و سبیل الطیب و صغیر
 و چند بدست و غار بیون از مرکب ده درم اقا قاضی و سوفا و بیون و فلفل است
 از مرکب ده درم قصب الذریه و دانه ششمان و حب الحاد و عصاره کچک
 از مرکب پنج درم زراوند طویل و دیو جیسی و اسارون و عا و صده و در
 بسان از مرکب ده درم و نیم مرصه صغیر و عصاره بود تقز کنند و باقی را در دانه
 کوفت و تحت باد و جذائ عسل کف کوفه برشند و بعد از شش ماه استعمال کنند
نوع دیگر هم بخون برشنا جنطیانا و سلی و دانه فلفل و دانه حسن و چند
 از مرکب چهار درم سبیل الطیب و قلع افیون و زراوند طویل از مرکب نیم درم
 زعفران یک درم افیون ده مثقال افیون و تخم کرفس و تخم کرفس از مرکب نیم درم
 فلفل سیاه بست و سیغال قضا و فوره و اسارون از مرکب ده درم و تخم افیون

خسک از هر یک صفت دوم روغن بلسان یا روغن کلادام یا روغن کلیرنج
 سرکه که باشد در درم صندل دو وزن ادویه بعد از شش ماه استعمل کند و مانند
 این بسیار است اینجا که ما که میوه **مجنون** و این گون از جمله مزاجات و از
 معاجین کباب است و بعضی از اهلای این گون را از تیغ قات شترده اند **صندل**
اطلا تر فصل در فصل و فصل و فصل الطیب و در فصل و غیره و از جو زبوا
 و فاعل کباب و شیطان سدی و در آیین و سافخ سدی و لسان العساف و در
 عرق و باد رنوبه و لسان الثور و مسکه و خولجان و فرخسک و مروراید
 ناسف و صندل و زرداوند و صندل و یاقوت و دایه و ورق کلیرنج
 از هر یک در درم بسیار شش درم پوست اترنج در درم و عفران و پوست
 بلبل از هر یک یک درم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشب و مسکه ترکی از هر یک یک
 مجموع کوفه و تحت بنایت حق کرده بصل صندل بر شند شش یک مثال **مجنون**
در عرق مستقل و لطف و این چون خاصیت بسیار دارد اینجا دیگر خاصه
 از جهت تابه و قوت کرده به مدد و منی زیادت کند و لوط بسیار آورده و
 بکر و مغز را قوت دهد **اطلا** آن تخم کرفس تخم کز و تخم شبت و امون و ازایان
 و مغز تخم ترنه و مغز تخم خیارد و تخم کرفس از هر یک شش مثال بسیار و تر فصل
 و غلطی و کباب و عاقر قضا از هر یک در درم قرقه و زعفران و کندر و مسکه و
 از هر یک چهار درم تخم بلبلون و شش قاقوز و زیدان و بهمن سرخ و سبزه و در
 دره و سرخ و سبزه و لسان العساف از هر یک در درم و زنجبیل و تخم شلغم و تخم اسب و تخم
 جو و تخم ترب و تخم باز و تخم ارشاد و کزنه و تخم کندنا و خولجان و در الطیب
 و کز

و کل تر فاده و در فصل از هر یک در درم بصل لسان و مشوی یک درم و نیم
 مغز بلبل و مغز بزرگ و لب بلبل و در مغز و جیل از هر یک شش مثال
 مغز الشب و کز که کافور کرده و سوده و مغز باغ کبک و کبک که در کز
 در وقت میان گرفته باشد و مسکه بری و کشتن فرما از هر یک در مثال عنبر
 اشب و در درم مسکه ترکی نیم درم مجموع کوفه و تحت فایده که از کبیل لای کند
 بودن ادویه و صندل و زرداوند و مجنون سافخ شش کرم مزاج و در درم
 و سر و مزاج مزاج در درم و باید که یک کاس شیر تازه و در درم شکر سبزه اگر
 کرم مزاج بود پیش از آنکه مجنون تناول کند با شش و در عهد از آن مجنون
 قزو بود و اگر سرد مزاج بود اول مجنون قزو بود و در عقب آن یک کاس
 ناسف و صندل با شش که میزند افند و در قوت تابه و امر جامعیت بهتر از این گون
 نیست و بکرات و لطف این کباب مزاج آن مشاهده کرده و مجرب است و باب
مجنون مستقل خاصیت و این است که یک کرده و قوت تابه و این گون کند
مشقان مغز تخم خیارد و مغز تخم ترنه و مغز تخم کز و مسکه کافور از هر یک تخم
 مجرب و تابه در درم کوفه و تحت با شش جداان صندل کف کف بر شش **مجنون**
کافور مستقل و در درم در درم کرده و قوت تابه و **اطلا** آن مزاج و
 در این از هر یک صفت تخم تخم خیارد و تخم تخم حاض و اینون و مغز
 طعوز و بریان کرده و مغز قاقوز بریان کرده و مغز با دام بریان کرده و عفران
 از هر یک در درم مسکه که هستی عدد و کثیر اجاده در مجموع کوفه و تحت شلغم
 و بعد از شش ماه استعمل کند **در کز** مجنون کافور مستقل تخم کز و در این

از ترکیب مفت درم مغز خیار زده و دو درم بزرابسخ و تخم حاض بوی و
 افیون و مغز طغوزنه بریان کرده و زعفران و مغز فلفل مشربیان کرده و
 مغز بادام تلخ مشربیان کرده از ترکیب درم جب کا کج مشربیان کرده و کوفته
 بشکش برشته و بعد از شش ماه استعمال کنند و گویند این معجون را بر قوی می آید
 ساخت و قوی که برشته و شرب یک درم باشد **معجون مغرب** مستعمل جهت
 قنای و کوفته یک مغرب بسات باغ بود صفت سوزن مغرب آن در یک
 سوزن بکشد و یکی مسین و صفتها را در آنجا اندازد و در یک را در کل کند و در
 تنوری که در مجرب در بسیار سوزد باشد آتشها را برون آورد و ویک را در تنور
 نهد و سر آن یک شب نهد روز دیگر برون آورد و در ظرفی آب کجاء دارد
 و مرکب که خواست استعمال کند و بعضی گویند شش ساعت در تنور بکشد و بعد
 ازان برون آورد **اغلاط آن** مغرب سوزد درم خطما و درم یک درم نیم
 رخیل یک درم طبل و در دلفنل از ترکیب و درم پنج کا کج درم چند سدر حار
 بجمع کوفته و بخت بصل کف کوفته برشته و بعد از شش ماه استعمال کنند باغ
 شربن داکن و باغ را بر داک و بغایت نافست و مجرب **معجون حار**
 مستعمل و این معجون را از ریاضات شمرده اند و از معاجین کبار است خاصیت
 آنست که درد معده را و سوء الهضم را و عسر البول و جلاء مزاج ملغ و باده
 طلیط را باغ بود و بغایت مجرب است **اغلاط آن** جد بکستر و افیون و دارین
 و اسارون و مروه و قو از ترکیب شال مر و طفل و دلفنل و قند و قسط
 از ترکیب شش شال بجمع کوفته و بخت بصل کف کوفته برشته شربن از داکن شال

دود از شش ماه استعمال کنند **معجون دود** معجون بونا چند بکستر و دارین و فو
 و موه و قو و اسارون از ترکیب یک شال کوفته و بخت بصل کف کف کف
 برشته و بصل درم شل و داک و نیم زعفران اضافت کنند و شربن از داک
 تا دو شال و این معجون را برون آید امر و سیاست و همان عمل کند و مجرب است **معجون**
حلیط مستعمل خاصیت وی آنست که سودمند بود بهر بیت رنج و کوفته کوفته کوفته
اغلاط آن حلیط و فلفل سیاه و بر صافی و ورق سد اب خشک
 سر یک درم کوفته و بخت با سجد اصل کف کف کف برشته شربن یک درم یک
 باشد **معجون دود** معجون حلیط نیمه صاحب کامل مع سوم سه جا نوران کند
اغلاط آن بر صافی و قسط و ورق سد اب خشک و فو و فو و فو و فو و فو و فو
 و قند ما از ترکیب درم حلیط برون جمع بجمع کوفته و بخت بصل کف کف
 برشته شربن نیم درم تا نیم شال باغ بود **معجون مر** مستعمل
 صافی و قسط و ورق سد اب و دارین از ترکیب و درم و درم و درم و درم
 خشک و ورق بود کوفته و قند ما و قند ما و قند ما و قند ما و قند ما و قند ما
 و جا و شیر از ترکیب درم ابل درم بجمع کوفته و بخت با سجد اصل کف کف
 شربن درم در طبع فراموده درم روع کا و باغ بود **معجون دود** مستعمل
 رب السوس و زوفا خشک و بر صافی و شال از ترکیب درم قند ما و فلفل
 از ترکیب درم مغز بادام تلخ و زوفا و درم و تخم بجز از ترکیب درم و
 بعضی در عوض بر صافی و شال اصل را شربن می کنند بجمع کوفته و بخت با سجد
 عمل کف کف کف برشته شربن یک شال باغ بود **معجون خطما** درم مستعمل

سودمند بود برای سرف و بکری و سده و کجاشاید و درده معد و درده کمره
 و مثانه و تپا رگن و اذایل کند **اطلا آن** جلیله نام روی و غلغل ساه از
 سرکه و درم قسط و ساغ سندی و سبیل الطیب و دیونه چین از سرکه
 کوفه و خسته با سره ندان عمل کف کوفه بر شند شری و درم باب سداب
مجموعه مستعمل سودمند بود حبه دفع باد و وجهها ساکن و اند **اطلا**
 ورق سداب خشک پنج درم نامخواه و کون و شونیر و سکه و کاشم و کوباید
 فطر اسالین و بادام پنج و غلغل و وج و دافغلغل و بود نه از سرکه
 جند بکتر و بکین و جاشیر از سرکه و درم حب لغا رشت درم کوفه
 تحت بصل کف کوفه بر شند شری و درم نافع بود **مجموعه** مستعمل
 اینون و تخم کوفه و اسارون و افستین روی و بادام تخم موثر از سرکه
 کوفه و خسته با سره ندان عمل کف کوفه بر شند و استعمال کند سودمند بود
 جهر سردی حده و بکری و بکری **مجموعه** مستعمل سودمند بود حبه دفع باد
اطلا آن سبیل الطیب و قسط و قعاج اذخر و قصب الذریره و موسی
 منق از سرکه چهار درم زعفران و مرصافی و اینون و غلغل از سرکه
 مستل ازوق و درم سلفی پنج درم کوفه و حبه متل و زرب باید که در شل
 نقع کرده باشند بعد از آن با سوزن ادویه عمل صفت بر شند و استعمال
 کنند **مجموعه** مستعمل سودمند بود سرخه و در بکر و سینه و معد و او
 آواز را صافی کند و بول براند و در سپرز را کند و فوق را بخت سودمند بود
اطلا آن زبیب منق یا کشت بیت و پنج درم زعفران و سبیل الطیب سلفی

دره امین و دره ششان از سرکه یک درم قصب الذریره و قعاج اذخر و
 متل ازوق و غلغل بطم از سرکه و درم پنج مرصافی چهار درم صفتا و زرب
 شل منق کند و باقی ادویه کوفه و خسته با سره ندان عمل کف کوفه بر شند شری
 یک درم یک شال **مجموعه** مستعمل سودمند است در معد و او و غلغل را و حله
 بکر و سپرز و استفا و طوبت و نفوس و این چون محصوت غلغل و درم
 بهار **اطلا آن** غلغل و اسارون و وج و قردمانا و تخم سداب و قردون
 و فرا خشک از سرکه حفت مشال و زراوند طویل و اصل عطشیا و نامخواه و
 قردنل از سرکه چهار درم مشال و طمانا جمل مشال سبیل الطیب و فودج کوس
 فطر اسالین از سرکه چهار درم مشال حبه و فرا سیون از سرکه سی درم
 کافور و کادروس و استقلوقه ریون از سرکه مشاد درم کوفه و خسته
 با سره ندان عمل کف کوفه بر شند شری یک شال آب گرم استعمال کند و بعد از آن
 بکارد و **مجموعه** مستعمل سودمند بود حبه دفع باد و وجهها ساکن و اند
اطلا آن قسط و سبیل الطیب و خاما و سلفی و محکم از سرکه و ازوق و درم
 و زراوند طویل و تخم بشت و اینون و نامخواه و کون کرمانی و ده و و و غلغل
 و سیالین و اسارون و افستین روی و انخدان سیاه و بود نه حواص
 و قعاج خشک و تخم مرز از سرکه چهار درم کوفه و خسته با سره ندان عمل کف کوفه
 بر شند شری یک درم باب گرم **مجموعه** مستعمل خاصیت است
 سودمند و وج مفصل ما و نفوس و درده آن س که اند و از آن زشت است
 و سودمند است در سپرز و بادام غلغل را و بهما کند و قو لچ دفع کند و کجاشاید

و در نخل بعضی را زرد و غار متون از ترکیب یک مثقال اضافت رکند
میرزا اگر کامل الصانع حتماً این را داده سوداوی نمید بود **افلاک**
 بلبل سیاه و بلبل و آله مستر من از ترکیب و درم سیاه و افسترون و اسفود
 از ترکیب و درم هر که خواست که بخت توده غار متون و غریب سیاه و متون
 بهتر حاجت دایه نکند بجز کوفه و خخته با عسل کف کرده و شکر شده که نافع
میرزا مستعمل بولف تر پیسید بولف خواسته بروغن بادام جرب
 کرده جمل درم بنفشه شک بست و درم یک مندی و درم البوس از ترکیب
 سفید درم رازیان و انیسون و مسکه از ترکیب و درم ستوناده و درم عسل حار
 صد درم روغن بادام جمل درم دارو کوفه و خخته و باید که ستوناده باشد
 سخی کرده باشد و باید که ستوناید در سه ماه این است که شکر باشد
 و در آنجا اصلاح وی است که با بنفشه بکشد و این صفت باید که در کرب و انجوع
 دارو را کوفه و خخته بروغن بادام جرب کف و بصل خا رطوبت برشته و
 عسل صد درم و شکر صد درم و باده آورده بر سر آن کند و چون سلازه و باید
 که عسل خا رطوبت آن کشیده باشد شریخ مثقال صفت مثقال مستعمل و
 نافع بود **میرزا** بجز خا رطوبت از اصول ترکیب و درین نخل ستوناید و
 ارقان است و این نخل مستعمل بولف نیست **افلاک** تر پیسید بولف
 خواسته بروغن بادام جرب کرده و بخت از ترکیب چهار درم و درم
 نه مثقال یک مندی صفت درم مسکه و انیسون و رازیان از ترکیب و درم
 ستوناید شری پاره مثقال روغن بادام بست مثقال نایند مکرانی و صل

نکر

فلوس خیا و خیر از ترکیب صد درم شریخ مثقال نافع بود **میرزا**
 مستعمل بولف مخصوصت بادام نترس و مثقال و عرق الشا و درم
میرزا سورجان صری س مثقال فلفل سیاه و در فلفل و درم حار
 و در مثقال کون کرمانه و شیطنج مندی از ترکیب و درم و ستوناید کبر و مثقال
 و فلفل و در مثقال و نیم کف و در باد و مثقال تر پیسید بولف خواسته بروغن
 بادام جرب کرده جمل درم رنجیل صفت درم و درم این و درم ستوناید
 بوست بلبل و درم مثقال کوفه و خخته با عسل کف کرده برشته
 شریخ مثقال **میرزا** از اصول ترکیب عسل بولف سورجان
 شش درم با صبر صفت و کون کرمانه و بوست و کبر و شیطنج مندی از ترکیب و درم
 بوست بلبل و درم صفت و نیم کف و درم و درم حار و درم
 از ترکیب مثقال و درم کل برنج و ستوناید و رنجیل از ترکیب و درم تر پیسید
 بولف پاره و درم فلفل صفت و رازیان و ستوناید از ترکیب مثقال و درم این
 و درم کشیر شک و درم روغن بادام حار مثقال و نیم عسل صد و نجاه و درم
 نافع بود و بجز صفت **میرزا** مستعمل مغز تخم خرنه و ستوناید و درم
 سبید از ترکیب و درم ستوناید مندی و در مثقال و نیم ستوناید در آب حل کند
 و در او کوفه و خخته بدان برشته و این سهل صفت است و بجز صفت **میرزا**
میرزا مستعمل بولف خاصیت این چون بسیار است سودمند بود و
 عده مزاج سرد را و دره عده و بکر و سپرز و در دره و درم و حین که باشد
 کشت و تو خن بختاید و این سهلی است و شفت و در حاکم و افلاک که از ترکیب

و هست آن در باب جوارشات گفته شد و چه قوی و عسل بول غلیظ نافع
بشت آن خربان وانه نازده شغال بوده اومنی و زیره کرمانی و حبس
 و فطر اسالیق از هر یک دانه درم سقونا شوی خ درم مغز با و اکم سبده کرده
 و درق سداب خشک از هر یک ده درم و زیره کرمانی باید که یک و دو درم سر
 فتوح کرده باشد که کوفته با قتر و عسل برشته شریخ شغال و عسل
 جوارش قریبی کند در عسل واده المونی المعین **الباب الثانی فی الجوارشات**
برالاستقوت مستقل منفعت کند کرده سرد را و باه و یا دت کند و ضبط
 تمام آورده و خاصیت این بسیار است اینجا افشار کرده **منبت آن** تخم ملیون
 و تخم پان و تخم کدنا و تخم شلغم و تخم است و تخم جری و حب ارشاد و کوزه و مغز
 جبه الحضر و لسان الحصار و غیره و تخم ترب و تخم جعفره از هر یک ده درم
 رنجیل و ششاقل مصری و تخم لیمان و دانه لعل از هر یک ده درم و جری و جود
 الطیب و یمن سرخ و سبده از هر یک ده درم سره سقوت و تخم درم خض الشفت ده درم
 ذکر کا و خشک کرده سوخته ده درم دارد و کوفته و خسته با جذان عسل کند
 که برشته واده وید جوارشات باید که قشش ترازاده وید معاجین باشد
 و عر این درشت تر باید و فرق میان جوارش و عر این است که اوده
 عر این عر یخت بود و اذان جوارش درشت تر بود و بعضی اذنا را در یخت
 استیل بیان کرده می و سبده و مرکب باید که قطعا استیل در معاجین نکند که
 مکن توده خورده آن آب تنی آن و شریخ ازین جوارش ده درم بود
 با شیر تازه یا با آملصل تا شامد نافع بود و جرب **نسخه وید**

جوارش

جوارش برالاستقوت مستقل آن جوارش کسی را که شوش مستقیم
 باشد اوزن و مرد شوش بر اکلیز اند و نبات نافع بود و جربست **املا حار**
 تخم خدوق و ششاقل مصری و تخم شلغم و تخم و دانه و تخم پان و سبده و تخم جری و تخم
 ششاقش و تخم عز و کزن و خض الشلب از هر یک ده شغال و نیم کرده سقوت و عسل
 قسط شیرین از هر یک ده شغال و نیم قلعیل سبده و سبده مشر و دانه لعل و رنجیل و خزان
 از هر یک ده شغال مغز سرخ و سبده یک شغال مغز سرخ و سبده خزان و مغز و خشک
 تر که در وقت سیمان گرفته باشند از هر یک ده شغال و نیم یک شغال و نیم خا شیط
 و گوشت آن از هر یک ده شغال و شیط و قوی از مای است که در دانه پان و نیم
 و اگر خایه و گوشت آن یافت نشود ذکر کا و خشک کرده و ذکر است خشک کرده
 مرکب ده درم بدل آن کند و استقیل شوی کند اند که شغال نیم اما نه لعل
 استقال کند در معاجین بیشتلی بس تخم با کوبیده و بزره و قند و عسل را
 باخ شغال اکبسن بکازانه و مغز و دانه و پان کند و باید و بعد اذان با ده و غیر
 کند و با جذان عسل کند که برشته و در ظرفی مزج یا اکبسن کند و سر طرف محکم کند
 و بعد از بول روز سر طرف بکشد و استقال کند شریک شغال باشد شغال
 آب جری با با شیر کا و تازه یا با آملصل یکا حل کرده باز خورده و غذا و دوت
 اسفید باج که با خود و بیان و روغن کا و خسته باشد خورده و این جوارش نبات
 در آنچه یاد کرده شد و جرب و نافع **جوارش** جرش جود مستقل مولف و این
 فنجوش خوانده شود مند بود چمتا استرخا سده و بوا سیر و تاسی مزاج و با دانه
 کند و کوزه دوی صاف کنند و دفع سرعت احوال کند و قوی که چهل روز متواتر افغان کند

یافت نشود بدل آن دو وزن آن خصل شعلب با قدری وزن کند و بنایت
 بر **اثرش** مستعمل و این جوارش را غایت بسیارست بعد از آن
 دهد و بوی دمن خوش کند و بادا بشکند و بسیاری بول که از سردی باشد
 باز دارد و سردی را ببرد و بادا و قوت دهد و لون صاف کند و بادا کما
 و در بول که سردی دارد و سردی را ببرد و قوت دهد و لون صاف کند و بادا کما
 و بوی را ببرد و بادا کما و بوی را ببرد و بادا کما و بوی را ببرد و بادا کما
 استعمال کند ازین جوارش که گرفت این کرده و بعد از ده روز کما
 باشد مستعمل بود **سبیل الطیب** و سیلخ و فاقه و داجینی و زنجبیل
 و قرضل و سدر کونی و زنجیل و زعفران و قرضل سبید و دار قرضل و قرضل
 و عود بلان و اسارون و حب الاس و حب الذر و عود ادرک
 و درم مسکه ده درم قند بوزن او و بیج و کوفه و خسته بسل کف کف
 بر شد شریک و در مشال بش از طعام و بعد از طعام شاید خورد **جوارش**
عطای مستعمل غایت این چون آنست که منی بسیار کرده اند و جماعت
 قوت دهد و کرده و مغز را قوی کرده اند **اطلا آن** شش قاضی صریح فاقه
 سنار و دار قرضل و زنجبیل و داجینی و زنجیل و قرضل از زنجبیل
 بهمن سرخ و سبید و قوری زرد و سرخ و تخم است و تخم قرضل و تخم
 و تخم پاز و تخم حاض و کونه و کیش و تخم ملیون و تخم شلخ و تخم کرفس ادرک
 به مشال دارد و کوفه و خسته بسل کف کف و کافور و کافور و کافور
 و بوی یک شب در شیر کاه تازه نفع کند و بادا در دست بالند و صاف کند

از خاک

از خاک که درین آن باشد و بر سر آتش نهند تا غلیظ شود بعد از آن در کوزه
 گرم شود و دارو را به آن بر شد و در ظرفی ریخته یا یک کد شریک مشال
 شیر کاه تازه نفع بود **جوارش** مستعمل و جماعت را عود و بادا و بادا
 کند و در راترت دهد و غایت این جوارش بسیارست اینجا اختصار کردم
اطلا آن فاقه و سیاه و بایان و زکرا از زنجبیل و زنجبیل و دار قرضل
 و زنجیل از زنجبیل و مشال قرضل و قرضل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 از زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 کما در و بوزن دارد و قند سبید با آن اضافت کند و بسل کف کف
 بر شد شریک این جوارش هر دو را نیم درم و هر طوی یک درم نافع بود
جوارش مستعمل بود و غایت این جوارش هر دو را نیم درم و هر طوی یک درم نافع بود
 و سردی را ببرد و بادا کما و بوی را ببرد و بادا کما و بوی را ببرد و بادا کما
آن زیره کمانی در سر ک نفع کرده و یک شب از زنده و بعد از آن در
 خشک کرده و بریان کرده و در طبل بعد از فصل به درم زنجبیل جل
 و درق سداب خشک جل درم بوده از منی ده درم بیج و کوفه و خسته
 با سبیدان غل کف کند بر شد شریک مشال تا در مشال مناسب
 و مره معاجین و جوارش باشد بهترین آن بود که بیج کند و قطعاً بخاید
 اگر چه صاحب مناج در جوارش کونی کند باشد که باب گرم باشد تا به استقل
 زنجبیل است و بنایت نافع است **جوارش** کونی که بر مستعمل زیره کمانی
 در بر حاض و زکرا و در طبل بعد از فصل به درم زنجبیل جل درم نافع بود

اشته

و اشتها طعام باز دهد و بادا بشکند و بوی دمن خوش کند **اطلا آن**
 بوست از خشک سی درم قرضل و جود الطیب و دار قرضل و قرضل و زنجبیل
 و داجینی و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 بر شد و در ظرفی نماند کند و استعمال کند که مفید بود **جوارش** کونی
 مستعمل قرضل و جود الطیب و زنجبیل و سیاه و داجینی و زنجبیل و قرضل
 و قرضل و قرضل و کافور و زعفران از زنجبیل سیاه و بیج و کوفه و خسته
 صلی کف کف بر شد و بیج و کوفه و خسته و باید که کافور صوری طلک کند و اگر
 یافت شود و باقی **جوارش** مستعمل بود و غایت این جوارش هر دو را نیم درم و هر طوی یک درم نافع بود
 و سوار الکامار و بنایت نافع است **جوارش** کونی که بر مستعمل زیره کمانی
 زنجبیل و قرضل و داجینی و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 حب بلان و فاقه و سیاه و قرضل و طالیسم و نار مسک و طالیسم و زنجبیل
 و عود و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 حدود درم بیج و کوفه و خسته بسل کف کف بر شد این جوارش اول بوست
 تراست **جوارش** مستعمل بود و غایت این جوارش هر دو را نیم درم و هر طوی یک درم نافع بود
 قوت عظیم پیدا کند **آن** قرضل و جود الطیب و سیاه و داجینی و زنجبیل و قرضل
 و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 فاقه و کد که در زکرا از زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 از زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 و بر سر آتش نهند تا زردی انصاف فر و کیره و دارو کوفه و خسته بران باشد

و کینی

و کینی بخاید تا نماند بر شد شریک مشال نافع بود و جود **جوارش**
 مستعمل منی زیاد کند و جماعت را قوت دهد و ضعف کرده را سود دارد
 و عود را قوی کند و اشتها طعام باز دهد **اطلا آن** سبیل الطیب
 قرضل و قرضل و داجینی و فاقه از زکرا و مشال ایسون و تخم کرفس ادرک
 یک مشال زیره کمانی در سر ک نفع کرده و بریان کرده و در طبل
 و نفع خشک و عود و زنجبیل از زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 یک مشال مسک و کانی قند سبید مشال بیج و کوفه و خسته بسل کف کف
 شریک یک مشال آرد و درم نافع بود و جود **جوارش** مستعمل
 به درم فاقه کبار و درم عود خام نیم درم زعفران یک درم سبیل الطیب
 مسکه ده درم سیاه و درم عود الطیب یک درم قرضل و درم بوست
 نیم درم زنجبیل یک درم دار قرضل یک درم نبات و درم **جوارش**
 جوارش عود مستعمل مولف قرضل و درم عود خام نیم درم قرضل یک درم
 قرضل یک درم نیم بوست از زنجبیل و درم قرضل و درم نبات یک درم
جوارش نیم مستعمل مولف عود خام نیم درم قرضل یک درم قرضل یک درم
 نبات یک درم نیم **جوارش** مستعمل مولف عود خام نیم درم
 بوست از زنجبیل یک درم مسکه یک درم نبات یک درم **جوارش** مستعمل
 خام نیم درم نبات یک درم **جوارش** مستعمل غایت این جوارش هر دو را نیم درم و هر طوی یک درم نافع بود
 کینی نبات را بتوان آورد و از آتش فرو کیره و جود دست به تر زنده
 بوست آید و غیر دران اندازد و بر سر در بایله حل کند و برند یک بعد از آن

در خیزه بنفش کند شد با دانه **طیفلی** مستعمل شود مندر بود سردی
 واستقامت سردی بکمر و سودا الحام که از سردی بود **صندل** تم چون کل قدرت
 که کند شد **طیفلی** المستعمل مستعمل وقت دل و دماغ و معده را بنایت نافع بود
 و از جلد مزاحمت **صندل** تم بستانه کل و همچنان که کلینیک سازد جازده
 که بحسب توتیه معده بنایت نافع بود **طیفلی** المستعمل از دانه و طبلت
 ماده سودا دفع کند و ضامن را از ایل که و سرکه بلغم را نافع بود **صندل** تم
 بستانه کل کاو زبان و درم یک میل کاو زبان و دمن قد اضافت کند و بگوید
 و در جلیش منطقی و جلیش لسان الثور است البته باید کفدی بود و اگر از
 عمل فرامدنی عمل کند و نه قد اضافت کند بهتر بود و وجه ترقی و دفع ماده
 سودا عظیم نافع است **الیا** **السادس** **بی الاثریه والربو**
شراب غاب سرد و تر بود و جهت سرد بنایت نافع بود و علیه خون و احماس
 ماسر و جدی و حسب و دره سینه را بنایت نافع بود **صندل** تم بستانه
 غاب جانه یک چهار یک و در دمن آب بخوشاند تا بانه دود انگه آن آید
 و در دست مال و صافی کند و یک قد صافی کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا
 بتمام آید شربت از دود درم ماده مثال شاید **شراب نیلوفر** مستعمل سرد و تر بود
 جهت سرد و در سینه و شکم نرم دارد و وجه معده و خست سینه بیا
 میند بود **خمر آن** بستانه یک نیلوفر غریب تازه و بخوشاند و صافی کند
 و یک قد صافی کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا بتمام آید شربت از دود درم
 ماده مثال نافع بود و در غریب **شراب بلیغ** مستعمل معتدل بود و در سردی تر بود

موزن

سود مند بود جهت ذات الحث و ذات الحار و در دود و بول مراد و کرم
 نرم دارد و برای سینه و خیزه و سرکه که ثابت بود عظیم نافع بود **صندل** تم
 بستانه شش تازه و کل آن بکمر و یک چهار یک و بنزد و بالاید و کلینیک
 کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا بتمام آید و اگر خواهد که مسهل بود نفع
 که کند جانه یک و چهار یک غش بود و اگر سینه تر بود بنفش خشک یک و قیرون
 بی مثال عوض غش ترک متخلل چهار یک کند نافع باشد **شراب دانه**
 مستعمل مولف ذات الحث و حرارت بکمر را بنایت نافع بود و طبعیت نرم
 و تشکی باشد و سودا القیه و استقامت سود مند بود **صندل** تم **خمر کاسنی**
 بوست ج کاسنی تازه سی دم نیلوفر دود کاو زبان دود درم و در کل سرخ
 بست مثال تم کسوت در کتان بستن دود دیو نجینی ج دود و اگر مثال
 بود شاید اده یا بغیر از دیو نجینی بخوشاند و صافی کند و قد صافی کرده بر
 بر سر آن کند و بخوشاند تا بتمام آید و دیو نجینی سوده و در سخت شیر و بکر در
 آن کند **نخ** و یک گرم شراب دیو تم کاسنی باز دود درم بوست ج کاسنی ماسر
 کاو زبان دود درم و در کل سرخ دود درم و در شک دود نیلوفر دود درم و دیو
 بست مثال تم سینه یک و این سینه رکب بولانا حید معفور درم و در دود و در
 عطارد به تربیت **شراب دیو** مستعمل بوست ج کاسنی سی دود و در کاسنی
 بست دود و دانه دود درم و بوست ج دانه بست دود تم کسوت در کتان
 بستن دود بوست ج کاسنی کرده دود تم کسوت دود بوست ج کسوت دود
 بخوشاند و بالاید و قد صافی کرده یک گرم بر سر آن کند و بخوشاند تا بتمام آید

و این شراب جهت بنایت سود مند بود و جهت معده و بکر میند بود و دانه
 بشکند و جهت مناسل نایت نافع بود و در غریب **شراب دانه** مستعمل جهت سینه
 و در دمن و معال کین و معال نفع بنایت سود مند بود **صندل** تم بستانه غاب تم
 بستن نفع دانه انجیر سید بستانه موز طیفلی دانه نفع دود بنفش ج
 بر سیاه و شان منضم تم فطی و تم جانی از مرکب ج دود اصل لوسر سینه
 منضم دود فطی منضم دود و در نفع دیگر فراسیون ج دود اضافی کند
 بخوشاند و صافی کند و یک قد صافی کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا بتمام آید
شراب خماش مستعمل سرد و تر بود سود مند بود از برای سینه و دماغ گرم
 و بخوان و زله و دیشا سینه را بنایت نافع بود **صندل** تم بستانه خماش
 بزرگ با بوست صد دود و یک کوه کند و بخوشاند در دمن و دمن آب اگر آب
 یا ران بود بهتر بود تا بانه دود انگه آن آید و فرود گیرد و بالاید و قد صافی کرده
 دمن بر سر آن کند و بخوشاند تا بتمام آید و بعضی شیر خماش کیر در دمن
 قد بتمام آید یا شد و فرود گیرد و بر آتش نرم شیر خماش بخورد و قد و مند و آن
 بکاردی نیاید و اگر خماش با بوست یا شد خماش با بوست تم که کند و بخوشاند
 جانه ذکر رفت و بساند و استعمال کند که نافع و میند بود **شراب صندل**
 مستعمل سود مند بود جهت ضعف دل و بکر گرم و شب و حق **صندل** تم بستانه
 صندل مسامری و بولکان باید بست مثال و اگر بکلاب خواهد یک شاد بود
 در کلاب نفع کند و اگر ترش خواهد آب غوره یا سرکه مرکب که کفر خواهد آن
 در آن نفع کند آن مقدار که گنایت باشد و بعد از آن بالاید و قد صافی کرده بر

کند

کند و بخوشاند تا بتمام آید اگر چه در شرکب سطر باشد که حنظل نفع دود
 یا جمل دود کند باشد که بعد از یک شاد بود که نفع کرده باشد بخوشاند و اگر
 نیست که توان خورد و اگر ترش باشد و از جهت مثال صندل تر بود بر سر آن
 جشید از غایت نفع و مرص شراب لیو و حاض و در ماس و صندل است اگر
 مقدمان توان ساخت که برین نفع که پوشته خواهد شد **شراب لیو** مستعمل
 خشک بود و اندک و اراد دوا باشد و وقت معده پر دود و صفر ابشکند و دانه
 یاری دهنه و دفع نی کند و غار را سود مند بود و بنمای صراوی زایل کند و تشکی
 بنفش **صندل** تم بستانه لیو غریب و آن بکمر و قد صافی کرده بتمام آید و در
 و قدی کلاب و آب لیو آن مقدار که گنایت باشد بر روی دیزد و اگر بکمر
 بر دوشاید و اگر خشک خواهد از آتش و تر کرد و بر آتش استند و آن نفع
 بران دیزد و تری دند تا آن زمان که کام شود و اگر در مباح و فرا باده
 آورد به باشد که آب لیو در یک سکن بخوشاند تا بانه آید و هر یک دمل
 آب لیو یک دمل بران دند و موله کباب گوید که توان جشدن از غایت نفع
شراب طاق مستعمل ترکیبی مانده ترکیب شراب لیو است که شد و مباح دوی
 چون منافع لغوت یک بشتر و بنایت نافع است **شراب سب** مستعمل
 آن بود که از سبب شای یا اسهانه بند و طبعیت آن سرد و خشک بود و قوت
 فر معده پر دود و صفا را سود مند بود و تی سکن که دانه **صندل** تم بستانه
 اسهانی خوب شیرین و مشرکند و دانه از وی بیرون آورد و بگوید و آب
 بکیرد و بر یکین آب تم من قد صافی کرده بر سر آن کند و بخوشاند تا بتمام آید

و استعمال کند **شراب اجاص** مستعمل بستاند الوسیا - خوب فربه گوی بگوید
 و درخ من آب خوشا نه نازد و داکم آید فرو گیرد و بدست باله و صاف کند
 و کن و نم قد صافی کرده بر سر آن کند و خوشا نه تا بتوانم آید و استعمال کند
شراب کل کبر مستعمل و آن سهل صفا بود و تشنگی شانه **صفت آن**
 بستاند و در فک سخن خوب ن غم یک طفل و درخ من آب خوشا نه یک و با
 و دکر یک دطل کل بر سر آن آب کند و صافی کند و است نوبت کبر کند و بعد
 ازان قد صافی کرده و دمن بر سر آن کند و خوشا نه تا بتوانم آید شربت من دم
 تا جمل دم با سکین و آب برف **شراب دیاس** مستعمل حکم به بنده و قیانه
 دارد و دفع غار کند **صفت آن** بستاند ریاس خوب و سرد و آن چند روز
 و بکار دی جو بد مالک کند و در نای سنگین جوی کوبید و بکاف بشارد
 و در قدی مسی کند و زمانه را کند و با ز بدی دیگر مالاید آست و جذبت
 مالاید و مراد آن درین قح باشد می ریزد تا تمام صاف شود بعد ازان
 صافی کرده با دکر بتوانم زیاده آرد و باشد نزدیک بشارش آن زمان آب
 ریاس صافی بر سر آن ریزد و با دکر در یک سکین باشد و آشی می کشید
 تمام شود و آنکه حرکت مسهل دست که آب ریاس اول خوشا نه تا با لای
 و بعد ازان قد بر روی کد خطاست و نکوست و موقت کتاب کو مسیح شراب
 پختن شکل تراد شراب ریاس نیست **شراب غوره** مستعمل تمام مقام ریاس
 بود و طبع **صفت آن** کبره آب غوره خوب و صافی کند و خوشا نه تا با لای

واسطه

گرفته اند مورد ناز و بالاید و صافی کند و هر یک من قد یک آب غوره
 بر سر آن کند و خوشا نه تا بتوانم آید و اگر خواهد که ببات ترش باشد بر
 قد من آب غوره نند و بایش نرم بتوانم آید **دب غوره** کبره آب غوره
 و خوشا نه در یک سکین تا با ریاس آید و بالاید و دیگر خوشا نه تا سد می ماند
 برادر و استعمال کند و اگر تشنگ بود و در ظرف بنزد و در آن آب نه
شراب غوره مستعمل کبره مورد ناز و بالاید و کوبید و آب آن کبره و صافی
 کند و خوشا نه تا با ریاس آید و اگر دانه مورد ناز بود بستاند و تشنگ
 کن و در چهار من آب بزنو مایکن با ندر و کبره و بدست باله و صافی کند
 و نم من قد صافی کرده بر سر آن کند و خوشا نه تا بتوانم آید فرو کرده و استعمال
 کند و سره و خشک بود و کشتن سینه را سه و مند بود و قوت همه بدست
 و تشنگ بر بند و **دب غوره** بستاند مورد ناز و بالاید و کوبید و آب آن کبره
 خوشا نه تا با ریاس آید و صافی کند و اگر تشنگ باشد قدری رب به اضافت
 کند تا بتوانم آید بعد ازان فرو گیرد و استعمال کند **شراب توت** مستعمل
 توت سیاه و آب آن کبره و صافی کند و بزند و با لای آید و برخ رطل ازان
 سه دطل قد صافی کرده بر سر آن کند و خوشا نه تا بتوانم آید سه و مند بود
 جته در و کلو و صافی و درم کرم و بنایت مفید بود **شراب انار** مستعمل
 آب انار و صافی و صافی کند و خوشا نه تا با لای آید و هر یک من آب انار و خوشا نه
 کن قد اضافت کند و خوشا نه تا بتوانم آید **دب انار** غلبه آید و

صافی

صافی بستاند من و آب سیب کن و نم و قد سینه جدا و یک و بعضی آب
 جباریک می کنند و قد یکین و نیم و خوشا نه تا بتوانم آید و این نوع بیاضیه بود
 جبهت مسلول و تشنگ بر بند و سره را سه و مند بود و دل را قوت دهد و ضعف
 ذبول را بکشد **شراب انار** قوت کردن بدست و با ریاس و معوط تمام آرد و درین
 زیاده کند و شانه را با یک کند از علت و قوت بجا می آید **صفت آن** بستاند
 کبره یک من و درخ من آب بزند و با لای آید و بعد ازان بستاند انار و خوب
 و دمن و درخ من آب خوشا نه تا یک من نیم با ندر و بالاید و طبع غوره بر سر آن
 کند و کبره و انار بستاند و هر یک من و نیم طبع انار یک من نیم عمل شده که کند
 بر سر آن کند و در اجین و خوشن و قوت من و سبیل الطیب از هر یک یک دم درخ من
 شام نیم دم مجموع هم کوفه در قهر بند و در آن اندازد و خوشا نه تا بتوانم آید
 و فرو کرده و استعمال کند شربت مشال لمن کند بستاند غذا و بعد از غذا بستاند
 و اگر آب کرم خورده هم شاید **شراب کاهرا** مستعمل دل را قوت دهد و خوش
 سو داوی را زایل کند و بنایت مفید بود **صفت آن** کبره آب لسان الثور و مطر
 یک من و آب بادرنجبویه یک من و عمل صافی کن و بر سر آن کند و خوشا نه تا بتوانم آید
 و درخ من یک من در آن حل کند و اگر بخت خواهد شاید و اگر کاه و زبان تر بود
 کاه و زبان خشک جمل مشال و در یک من کلاه بنوع کند و خوشا نه و بالاید و صافی
 کرده یک من بر سر آن کند و خوشا نه تا بتوانم آید شربت من نیم دمن با ندر و صافی
دب انار آب به ترش و شیرین ده دطل شراب کن خوش بوی دطل تعلق با
 در شراب نوع کند یک شربت و بعد ازان خوشا نه و بالاید و با شراب کبره

فروتن و جند بسند سوز و ستونیا از مرکب نیم درم و زعفران و قرحل از مرکب
بمانی طرح بسازد شش درم **حب غار دینون** مستعمل استون و صبر از مرکب
یک درم شش درم غار دینون چهار درم ستونیا شش یک یک درم و نیم اسبیون و
ظراسایون و ساسالیوس و تخم کرفس و دو قرا از مرکب و دو درم کوفه و سه جازیه
شرقی از دو درم تا درم سه دگشت بد و استقا و چهار با یک و اسوداد
حب غار دینون نیم درم صابون صبر سه دگشت بد و خداوند استقا
و چهار با یک اسوداد و **صندل** غار دینون پنج درم مرغ درم تربسب مجوف
پنج درم ایرسا درم ایارج فیرا پنج درم فراسیون درم تخم فلفل و دو درم
اسبیون یک درم اردوت و دو درم ستونیا شش یک یک درم کوفه و تخت بسازد
شرقی و دو درم و دوت این هم تا شش **حب اصطیوخون** نیم درم استقل سو و بند
بود مرزا را که از بلغم غلیظ لاج و سودا بود و بدن را پاک کند از طعنا مختلف
صندل ایارج و فیرا درم بوس میل و دو و افستینون آقری و غار دینون
و بساج فقس و نمک صندلی از مرکب و دو درم تربسب مجوف و فراشید و روغن
بادام جرب کرده و دو درم تخم فلفل و ستونیا شش از مرکب و دو درم مثل ایارج
شش درم او و یک کوفه و تخت مثل باورائی که اسبیون و روی چوشید باشد
موقع کند و حل کند و داد و دهان ببرد و جاب از شرش درم ناقه برب
نسخه دیگر هم حب اصطیوخون حب بلان و عود بلان و دلیج و سیل طلب
و اسادون و دارچینی و زعفران و صمغ و پنج از فروج و عصا فستین
و نمک صندلی و زرد اند و درج از مرکب یک درم صبر استوطری پانزده درم

[illegible][illegible]

7:

[illegible]

و قوی صغری بر شد و جیادند و در سایه حسی کند و در شیه یکم از
دوش حاجت استمال کند **حاصل** مستعمل بر نفی را بنایت بر شد
حاصل رب السوس کش از یک دم دوم شاست و کثیرا وضع غری و دانه
که و اندر یک کل دم بنات مصری نیم وزن دارد و گاه کوفه و خند لباب و دانه بر شد
و جیادند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
مغز بادام سبک کرده و مغز تخم خیارین و فستق و صغری و فستق سبک از یک دم
رب السوس و دوم با قلی مشرب دوم کوفه و خند لباب بگو مرشد و جیادند و دانه
کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود **حاصل** رب السوس
و تخم کرفس و رب السوس و بر سیاه و شان و مغز بادام تلخ کوفه و خند لباب بگو
و جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بود **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بر شد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
رطب سوده شد بود **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
حاصل رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
و رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
دوم بنات مصری و دوم کوفه و خند لباب بگو مرشد و جیادند و دانه
جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بر شد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
حاصل رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود

مغنی

عصا یک دوم مشرب و دانه نیم دوم حب الاس و دوم دانه زیت و دوم کوفه
و خند لباب بگو مرشد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
دوم بنات مصری و دوم کوفه و خند لباب بگو مرشد و جیادند و دانه
جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بر شد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
حاصل رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
و رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
دوم بنات مصری و دوم کوفه و خند لباب بگو مرشد و جیادند و دانه
جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بر شد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
حاصل رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود

و جیادند و استمال نماید

و جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
دوم بنات مصری و دوم کوفه و خند لباب بگو مرشد و جیادند و دانه
جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بر شد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
حاصل رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
و رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
دوم بنات مصری و دوم کوفه و خند لباب بگو مرشد و جیادند و دانه
جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بر شد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
حاصل رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود

و جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
دوم بنات مصری و دوم کوفه و خند لباب بگو مرشد و جیادند و دانه
جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بر شد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
حاصل رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
و رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
دوم بنات مصری و دوم کوفه و خند لباب بگو مرشد و جیادند و دانه
جیادند و استمال نماید **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
بر شد و جیادند و استمال کند **حاصل** رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود
حاصل رب السوس و این جیاد سر و خا و منید بود

و جیادند و استمال نماید

مرمانی و ادتر از سر یک دوازده درم دار چینی و قتل اوردن و اطفال
 و سبب و سبیل دوی و اکلیل الملک و سعد و حب الفاد از مر یک - درم
 قس از بر دزد درم زعفران یک درم قنار الیوم و درم و نیم آنکه کوفتی
 باشد بگوید و آنچه نوع کردن باشد نوع کند در مثلث و با - وزن آن
 کف کند بر شد و بعضی اذاجا مثلث تمامی سر شد و قمر ساند و در سایه
 خشک کند و استعمال نماید **قمر طیار شیری** میلین مستعمل بود و در تها
 ملتب جغزایی و دوسوی و تشکی ماکن کرده اند و سر و خشت سینه را
 بپاشند و ده **صفه آن** بجا سیرد چهار درم ترجین - درم مغز خاوه
 و مغز خیار و مغز دایک و از مر یک و مثقال شاسته و صغ غری و قنار
 و خشاش سید از مر یک یک درم کوفه و تحت بلباب بگو سر شد و در ساند
 شرت یک مثقال **قمر طیار شیری** ملین سده و اراشها بجا شیر جاد و درم
 ترجین درم مغز خیار و ده و نیم درم کوفه و شاسته و صغ غری از
 یک - درم کثیر و خشاش از مر یک و درم کوفه و تحت بلباب بگو سر
 و قوت این تمام باشد باقیقت شرت یک مثقال **قمر طیار شیری** ملین
 صاحب مناج و رقی کل سرخ و ترجین از مر یک درم شاسته و درم
 زعفران یک درم کثرا و صغ غری و طباشیر از مر یک و درم کوفه و تحت
 ترجین بکارند و واد و دایان سر شد و قمر ساند و استعمال کند
 و قوت این قوس تاد و سال باقی مانده **قمر طیار شیری** مستعمل بود و در
 بود و تها و نیز و قوس از شکم را نامف بود **صفه آن** و رقی کل سرخ شوم

صغ غری و شاسته و کثیر از مر یک جاد و درم قنار و طباشیر سید از مر یک
 کوفه و تحت بلباب بگو سر شد و قمر ساند شرت یک مثقال **قمر طیار شیری**
 مستعمل بود و در تها و نیز و قوس از شکم را نامف بود **صفه آن**
 از مر یک درم مغز خیار و مغز دایک و از مر یک و مثقال شاسته و صغ غری و قنار
 و خشاش سید از مر یک یک درم کوفه و تحت بلباب بگو سر شد و در ساند
 شرت یک مثقال **قمر طیار شیری** ملین سده و اراشها بجا شیر جاد و درم
 ترجین درم مغز خیار و ده و نیم درم کوفه و شاسته و صغ غری از
 یک - درم کثیر و خشاش از مر یک و درم کوفه و تحت بلباب بگو سر
 و قوت این تمام باشد باقیقت شرت یک مثقال **قمر طیار شیری** ملین
 صاحب مناج و رقی کل سرخ و ترجین از مر یک درم شاسته و درم
 زعفران یک درم کثرا و صغ غری و طباشیر از مر یک و درم کوفه و تحت
 ترجین بکارند و واد و دایان سر شد و قمر ساند و استعمال کند
 و قوت این قوس تاد و سال باقی مانده **قمر طیار شیری** مستعمل بود و در
 بود و تها و نیز و قوس از شکم را نامف بود **صفه آن** و رقی کل سرخ شوم

خ و درم قنار شیری و طباشیر سید جاد و درم شاسته و صغ غری و قنار
 کوفه از مر یک - درم کوفه و تحت بلباب بگو سر شد شرت یک مثقال
 این قوس تمام باشد باقیقت شرت یک مثقال **قمر طیار شیری** ملین
 و درم قنار شیری و طباشیر سید جاد و درم شاسته و صغ غری و قنار
 کوفه از مر یک - درم کوفه و تحت بلباب بگو سر شد شرت یک مثقال
 این قوس تمام باشد باقیقت شرت یک مثقال **قمر طیار شیری** ملین
 صاحب مناج و رقی کل سرخ و ترجین از مر یک درم شاسته و درم
 زعفران یک درم کثرا و صغ غری و طباشیر از مر یک و درم کوفه و تحت
 ترجین بکارند و واد و دایان سر شد و قمر ساند و استعمال کند
 و قوت این قوس تاد و سال باقی مانده **قمر طیار شیری** مستعمل بود و در
 بود و تها و نیز و قوس از شکم را نامف بود **صفه آن** و رقی کل سرخ شوم

باقی و تشکی باشد و استعمال دایک کند **صفه آن** طباشیر سید و رقی کل سرخ
 و مثقال قنار و مغز خیار و ده و نیم درم کوفه و شاسته و صغ غری و قنار
 از مر یک جاد و مثقال کافور یک درم کوفه و تحت بلباب بگو سر شد شرت یک مثقال
 و قوت این تمام باشد باقیقت شرت یک مثقال **قمر طیار شیری** ملین
 صاحب مناج و رقی کل سرخ و ترجین از مر یک درم شاسته و درم
 زعفران یک درم کثرا و صغ غری و طباشیر از مر یک و درم کوفه و تحت
 ترجین بکارند و واد و دایان سر شد و قمر ساند و استعمال کند
 و قوت این قوس تاد و سال باقی مانده **قمر طیار شیری** مستعمل بود و در
 بود و تها و نیز و قوس از شکم را نامف بود **صفه آن** و رقی کل سرخ شوم

کتابخانه کتبی خطی

شما که شایسته شکر و تحسین است

من ارادتم بر حق غیر از حق و کمال

در حق و کمال و کمال و کمال و کمال

در حق و کمال و کمال و کمال و کمال

در حق و کمال و کمال و کمال و کمال

رسالة عبد الله الجليلي في معنى

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

من عرف نفسه فقد عرف ربه

لم الله الحق الذي لم يكن قبل وحدانيته قبل الوجود
 هو الذي لم يكن بعد وحدانيته بعد الوجود البعد هو
 كان ولا بعد منه ولا قبل ولا فوق ولا تحت
 ولا قرب ولا بعد ولا كيف ولا اين ولا اين ولا
 اوان ولا وقت ولا زمان ولا كون ولا مكان
 وهو لان كما كان وهو الواحد بلا وحدانيته
 الفرد بلا فردانية ليس كباقي الاسماء والسمي
 فان اسمه هو والسمي هو فلا اسم غيره ولا
 سمي غيره **ولهذا** هو الاسم المسمى **بلا**
 بلا اولية وهو الاخر بلا اخيرية وهو الظاهر
 بلا ظاهرية وهو الباطن بلا باطنية اعني انه
 حروف الاول وهو وجود حروف الاخر وهو وجود
 حروف الظاهر وهو وجود حروف الباطن فلا اول
 ولا آخر ولا ظاهر ولا باطن الا هو بلا صيران
 وجود هذه الحروف وجوده بل صيران وجوده
 الاخر وجوده فاقم **هـ** رايا لا تقع في غلط
 المولد لا هو في شيء ولا شيء فيه لا داخل ولا
 خارج يعني ان تعرفه بعينه الصفة لا بالاسم
 ولا

هو وجود
 ر

ولا اعتبار ولا بالهم ولا بالوهم ولا بالحس ولا بالعين
 الظاهرة ولا بالعين الباطنة ولا بالادراك
 ليراه الا هو ولا يدركه الا هو ولا يسميه الا هو نفسه
 يرى نفسه بنفسه يعرف نفسه ليراه احد
 غيره ولا يدركه احد غيره بحجابه وحدانيته
 لا يحجب شيء غيره بحجابه وجوده تستر وجوده
 بوجدانيته بلا كيفية ليراه احد غيره لا يرى
 ولا ولي خلص ولا ملك مقرب يعرف نفسه هو
 وسالته هو وكل عده هو ارسل نفسه من نفسه
 بنفسه الى نفسه بلا واسطة ولا سبب غير لا تقا
 بين المرسل والمرسل والمرسل والمرسل وجود
 حروف النبي وجوده لا غيره ولا وجود كغيره **هـ**
 ولا اسم ولا سماء الا هو **وهذا** **قال**
 النبي صلى الله عليه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه
 وقال صلى الله عليه وسلم عرفني ربي انا صلي
 الله عليه وسلم انك انت انت انت هو هو انت
 بلا انت لا هو داخل فداك ولا انت داخل فيه ولا
 خارج منك ولا انت خارج منه وما اعني بذلك
 انك موجود وصفك هكذا بل اعني **بـ**

انه ما كنت قط ولا تكون لا بنفسك ولا بغيره
 ولا معه ولا انت ظن ولا موجود انت هو هو انت
 بلا علم ولا هذه الاعمال فان عرفت وجودك بهذه الصفة
 فقد عرفت اسوال الخلا وكل المراضى اخاف معرفة
 اسالي قنا بالوجود والى قنا الفناء ذلك غلط محض
 وهو واني قنا معرفة الله تعالى لا يحتاج الى قنا
 الوجود ولا الى قنا فناء فاني لان الاشياء الوجود لها
 وما الوجود له لا قنا لانه القنا بعد انشاء الوجود
 شرك فاذا عرفت نفسك بلا وجود ولا قنا فقد عرفت
 اسوال الخلا وفي اضافة معرفة اسم الى قنا الوجود
 قنا فناء انك انك **قال** النبي صلى الله عليه وسلم **قال**
 من عرف نفسه فقد عرف ربه فاني انشاء الفناء
 قنا وما لا يجوز ثبوته لا يجوز قنا وجودك لا شيء
 فلا شيء لا يضاف الى الشيء لا ظني ولا غير فان ولا
 موجود ولا بعد ولا شيء على شيء الى انك تعلم
 انك انك كانت معبودا قبل انشاء قنا لان الازل والابد
 القديم لا القدم هو اسفاته هو وجوده لا زال
 وجود الابد ووجود القديم بلا وجود الازل
 والابد والقديم كان لم يكن لان كانت معه وما قبل

ثم يبين
 ان في نفسه قد عرف ربه

التكون والان الازلي والان الابدى كذا في كلامه
 وحده لا شريك له فان شريكه هو الذي يكون مع وجوده
 بذاته لا بوجوده اس من كان كذلك لم يكن محتاجا
 المفقود اذا اراد ثانيا وذلك محال فليس بعد ما في
 شركه ولا ند ولا كفو ومن راي شيئا مع اسم او
 اسم او في الله فذلك الشيء يحتاج الى اسم بالربوبية
 فقد جعل ذلك الشيء شريك يحتاج الى الله ومن جوز ان يكون
 مع اسمي يقوم بنفسه او يقوم به او هو فان عرفت وجوده
 او عن قنا هو وليد ما سمى الله معرفة النفس لان من
 جوز ان يكون موجودا سواء قائما به في خيصر فانيا
 وقاؤه يصرف فانيا في قنا لتسا القنا بالقنا وهذا
 شرك بعد ذكره وليس بمعرفة بالنفس فمن جوز هذا
 فهو شرك لا عارف بالله وبنفسه **قال**
 قال كيف البعد الى معرفة النفس ومعرفة الله فاجواب
 سبيل معرفة ما ان تعلم ان اسم كان وفي ربي مع شيء
 وهو لان كما كان فان **قال** قال لي اري نفسي براه
 ولا اري الله نفسي فاجواب اراد النبي صلى الله عليه وسلم
 بالنفس وجوده وحقه فذكر لا النفس المسماة بالذات
 والاعانة والاعانة بل ان النفس الى ما سمي من الله

جميعا فاما النبي صلى الله عليه وسلم فاما الاشياء كما هي في
 الاشياء ما سوى الله تعالى اي عرفني ما سواه لا اعلم
 واعرف الاشياء اي شيء هي التي لم يعرفها هي
 باقي لم يحدث فاني خالاه الله ما سواه نفسه
 بلا وجود ما سواه فاما الاشياء كما هي اعني راي
 الاشياء ذات الله بلا كيف ولا ان واسم الاشياء
 فانه وجود النفس وجود الاشياء شيان في التسمية
 اي الاشياء هي حقيقة الشيء هو الله بمعنى الله
 فتي عرفته الاشياء عرف النفس ومعرفة
 النفس فخر عرف الرب لا الذي تظن انه
 سواه ليس هو سوى سر ولكنك ما تعرفه وانته
 ولا تعلم انك تراه بمعنى كشفك هذه السمر
 علمت انك لست ما سوى الله وعلمت انك كنت
 مقصودك وانك لا تحتاج الى الفناء وانك
 لم تزل ولا تزال بلا حين ولا اوان كما ذكرنا من قبل
 جميع صفاته صفاته ترى ظاهره ظاهره وباطنه
 باطنه واوكد اوله واخره اخره بلا شك ولا ريب
 وترى صفاته صفاته وذاتك ذاته بلا سبيل ولا
 اية ولا صيرورة اياك لا بقليل ولا بكثير

كل

كل شيء هالك الا وجهه بالظاهر والباطن اعني لا وجود
 الا وهو ولا وجود لغيره فيحتاج الى الهلاك وفي ربه
 بعينه لا شيء الا وجهه فاني لو لم اجد الله
 كان كل من لم يعرف شيئا ثم عرفه ما في وجوده
 بل قاضيه ووجوده باقي بحاله من غير تبدل
 وجوده بوجوده ولا تركيب وجوده بغيره
 العارف ولا تدخل بل ارتفع اجمل فلا تظن انك تحتاج
 الى الغناء فاذا احتجت الى الغناء فانت اذا اجابته
 والجاب غير الله فيلزم غلبته غير عليه بالرفع عن
 رؤيته له وهذا غلط وسوء وقد ذكرنا
 من قبل ان جوابه وحدانيته وفردانيته لا غير
وهذا اجاز الوصل اليه على الحقيقة ان يقول
 انا الحق وان يقول سبحانه واوصال واحد اليه
 الا وراي صفاته صفاته ذات الله وذاته ذات الله
 لا يكون صفاته وذاته داخل في الله او خارج منه
 قط ولا انه فان من الله او باقي في الله ويرى نفسه
 انه يرى قط لا انه كان ثم خفي فانه لا نفس
 الا نفسه ولا وجود الا وجوده والى هذا اشار
 النبي صلى الله عليه وسلم بقوله لا تسبوا الله فان

وكما يجب وجوده بغيره ما سواه فان الذي يظن
 انه سواه ليس سواه لانه تتره عن ان يكون
 شيء غيره غيره بل غيره هو بلا غيرية العبرع
 وجوده وفي وجوده ظاهره وباطنه ولين انصف
 لهذه الصفة اوصاف كثيرة لا حد ولا نهاية لها
 وكما ان من مات بالموت الموتي انقطع عنه
 جميع اوصافه المذمومة والمجودة كذلك مات
 المعنوي يتقطع عنه جميع اوصاف المذمومة
 والمجودة ويعتبر الله تبارك وتعالى مقامه في جميع
 الحالات فيقوم مقام ذاته ذات الله ومقام صفاته
 صفاته الله تعالى ولذلك **قال النبي صلى الله عليه وسلم**
 موتوا قبل ان تموتوا اي عرفوا انفسهم قبل ان تموتوا
 وقال النبي صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى لا اله الا
 يتقرب الى ما يتوافق حتى اجده فاذا احبته كنت
 له سعا وبصرا ولسانا ويدا الى اخره فاشار
 الى ان من عرف نفسه يري جميع وجوده وجوده
 ولا يري تغيرا في ذاته وصفاته ولا يحتاج
 الى تغير صفاته اذ لم يكن هو وجود ذاته
 بل كان غايها لا يعرف وجوده فتي عرف نفسه

الدهر هو الله اشار الى ان وجوده لا يظلم الدهر
 وجود الله تبارك وتعالى عن الشريك والند والكفو
روي عن الله تعالى انه قال يا عبدي مرضت
 فلم تعطني وسالتك فلم تعطني اشار الى ان
 وجود المرض وجوده وان وجود السائل وجوده
 ومضى جاز ان يكون وجود السائل وجود المرض
 وجوده جاز ان يكون وجودك وجوده وجود
 جميع الاشياء من لوازم المتوفيات من الاعراض
 ولوازم وجوده هكذا ومضى ظهر لك سر ذرة
 من الذرات ظهر لك سر جميع المكونات للظاهر
 والباطن ولا ترى في الدارين سوى الله بل وجود الارض
 واسمها وسمها كلها هو بلا شك ولا ريب ولا
 ترى انه تعالى خلق شيئا قط بل يري كل يوم هو في كل
 من اظهر وجوده وبقاية بلا كيفية له هو الاول
 والاخر والظاهر والباطن ظهر وجوده انيته في
 بفرانيتها وهو الاول **وبهذا** وجوده وجوده
 وهو الاخر بعموميته هو وجوده وجوده الاول
 وهو وجوده وجوده وهو وجوده وجوده الاول
 وهو وجوده وجوده وهو وجوده وجوده الاول

كما

ارتفعت انيتك وعرفت انك لم تكن غير الله فان كان
 لك وجود مستقل لا يحتاج الي الفتا ولا الي
 معرفة النفس فتكون اذ انما سواء تبارك وتعالى
 عن ان يوجد رب سواء فتا بيرة معرفة النفس
 ان تعلم وتتحقق وجودك ليس بوجود ولا معلوم
 فانه لست كائنا ولا كنت ولا تكون قط ولتظهر لك
 بذلك معنى قول لا اله الا الله اذ لا اله غيره ولا وجود
 لغيره فلا غير سواء ولا اله الا اله فان **قال**
 قابل عطلت ربوبيته فاجواب لم اعط ربوبيته
 لانك لم تزل ربيا ولا مربيا ولم تزل خلقا ولا مخلوقا
 وهو الان كما كان خالقته وربوبيته لا يحتاج
 الى مخلوق ولا الى مربوب فهو قبل تكوين المكونات
 كان موصوف بجميع اوصافه وهو الان كما كان فلا
 تفاوت بين الحرك وبني العدم فالجواب مقتضى
 ظاهرية والقدر مقتضى باطنية ظاهرية
 وباطنية ظاهرة واوله اخره واوله وجميع اخر
 والاول جميع كان صفة كل يوم هو في كان وما كان
 شيء سواء وهو الان كما كان ولا وجود لما سواء
 بالتحقيق كما كان في الازل والعدم كل يوم هو في
 شان

شان ولا شيء موجود سواء فهو الان كذلك كل يوم هو
 في كان ولا ليل ولا يوم كما لم يكن في القدم بل ولا
 يوم فوجود الموجودات وعدمها سابقان والازل
 طريان طروري في وجود انيتك وذلك ليقين
 فعلك وحدانيتك عن ذلك الحق عرفت بصلا
 لهذه الصفة من غير اخافة بذكر ولا كمالا
 الى الله تعالى فقد عرفتها بالحققيقة وذلك في
 النبي صلى الله عليه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه
 فان صلى الله عليه وسلم علم وراي ان لا شيء سواه
 ثم اشار الى ان معرفة النفس هي معرفة الله اي عرف
 ان وجودك ليس بوجودك ولا غير وجودك ولست
 بوجود ولا معدوم ولا غير موجود ولا معدوم
 وجودك وعدمه وجودك ولا وجود ولا عدم
 لان عين وجودك وعدمك وجودك فاذكر ان
 الاشياء لا روية في اخر مع الله وفي الله بل تركب
 انها لو فقدت عرف لنفسك فان معرفة النفس بهذه
 الصفة هي معرفة الله بلا ريب ولا شك ولا تركيب
 شيء من الحرك مع القديم وهذه هي فان ساليلك
 كيف النبيل الى وصاله وقد اثبت ان لا غيره

والشيء الواحد لا يصل الي نفسه **فالجواب**
 لا شك انه في حقيقة لا وصل ولا فصل ولا بعد
 فلا قرب لانه لا يمكن الاصال الا بين اثنين
 فان لم يكن الا واحد فلا وصل ولا فصل فان
 الاصال يحتاج الى اثنين متساويين او غير
 متساويين فان كانا متساويين فما جيبه ان
 وان كان غير متساويين فما جيبه ان يكونا
 مترو ان يكون له ضد او شريك شبيهة
 قال اصال في غير الاصال والتقريب في غير التقريب
 والبعد في غير البعد فتكون وصلا لا وصل
 وقرب بلا قرب وبعد بلا بعد فان قيل فمنها
 الاصل لا وصل فامعني القرب بلا قرب والبعد
 بلا بعد **فالجواب** اعني انك في اوان القرب
 والبعد لم تكن شيئا سوى الله واخذ لم تكن
 عارفا بنفسك ولم تعلم انك هو لانه في
 وصلت الى الله اي عرفت نفسك بلا وجود حروف
 العرفان علمت انك كنت اياه وما كنت تعرف ذلك
 انك هو او غيره فاذا حصل العرفان علمت انك
 كنت عرف الله بالله لا بنفسك مثال ذلك هبت لك
 لا تعرف

لا تعرف بان اسمك محمود او مشاك محمود فان لا سم
 والمشي في حقيقة واحد ونظن ان اسمك محمود
 احيانا عرفت انك اسمك محمود لا محمود فوجودك
 بالقرار واسم محمود ومشي محمود ارتفع عنك بمعرفت
 نفسك انك محمود ولم تكن محمودا باللفظ اعني نفسك
 لان القنا يكون بعد اشياء وجودها ومثلت
 وجودها سواء فقد اسرك به وانقص من محمود
 هو ولا من محمود في محمود ولا داخل منه ولا
 خارج منه ولا داخل محمود في محمود وبعد كما عرف
 محمود نفسه انه محمود لا محمود عرفت نفسه بنفسه لا محمود
 فان محمودا كان فكيف يعرف به شيء كان فاذا العارف
 والمعرف واحد والواصل والموصول واحد والراي
 والمري واحد فالعارف بصفته والمعرف ذاته
 والواصل بصفته والموصول ذاته والصفة والموصوف
 واحد **فالجواب** ان بيان من عرف نفسه فقد عرف
 ربه فمن فهم هذا المشا العلم ان لا وصل ولا فصل
 وعلم ان العارف هو والمعرف هو والراي هو
 والمري هو والواصل هو والموصول هو والراي هو
 والمري هو وما انقص عنه غيره فمن فهم ذلك

الرغوي شئو ترى الفعل منه و ترى وجوده غير الله
 كما ترى نفسك غير الله لجهالة معرفة نفسك فان
 المومن مره المومن فهو بعينه اي بنظره فان
 عبيد عبي الله اي نظره نظر الله بلا كيفية لا يوحى
 او علمه او فهمه او و همه او خطه او رويته
 بل هو بعينه وعلمه و رويته فان **قال** قال انا
 الشفاسع منه فان الله يقول انا الله لا هو يوحى
 فان لم تسمع ولا تفهم فلا تتكلم وكذا ما وصلت
 الى ما وصلت اليه فان وصلت الى ما وصلت اليه فممت
 ما يقول وقلة ما يقول و ريت ما يري و علمي
 الجملة وجود الاشياء وجوده بلا وجودهم فلا
 تقع في شبهة ولا تتوهم بهذه الاشارات
 ان الله مخلوق فان بعض المارفين **قال**
 الصوفي غير مخلوق وذلك بعد الكشف التام
 وزوال الكوار والاورهام وهذه الحققة لمن له
 خلق اوسع من الكونين وعلى الجملة فاعلم ان الذي
 والري والواجد والوجود والعادف والمعرف
 والموجد والموجد والمدرك والمدركة واحدا
 هو يري وجوده بوجوده ويعرف وجوده بوجوده
 ويرى

ويدرك وجوده بوجوده بلا كيفية ادراك و روي
 ومعرفة وبلا وجود وحروف صورة لا ادراك
 والروية والمعرفة فكما ان وجوده بلا كيفية فويته
 نفسه بلا كيفية وادراكه نفسه بلا كيفية ومعرفة
 نفسه بلا كيفية فان السائل **قال** اي نظره
 تنظر الى جميع المخلوقات المذكورة والحرمانات
 فانها مثلا زونا او حيفة فتقول هو الله **فجواب**
 تعالى الله وتعالى ان يكون شيئا من هذه الاشياء
 وكل ما منع من الري الحقيقة حقيقة والروية رويته
 بل كل ما منع من لا يصير وليس ياله فان من غير
 يعرف نفسه فزواكه واعني قوله بها بالكمية
 والحي لا يصل الى هذه المعاني وهذه الخاطئة
 مع الله كمنع غيره ولا مع الله فان الواصل
 الى هذا المقام يعلم انه ليس غير الله في وخطايبنا
 مع من لم نعلم و هم في طلب الاعرفان وفي طلب
 معرفة نفسه ونظر اتي هذه صورة الطلب في الاشياء
 الى الوصول الى الله تعالى لا مع من لا قصد ولا
 مقصد له فان السائل **قال** قال الله تعالى
 لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار ولا يحيط به

خلافه فاحقيقة ما تقول **فاجواب** جميع ما قلناه
 هو معي قوله لا تدركه الابصار اي ليس احد ولا
 يصير مع احد يدركه فلو جاز ان يكون في الوجود
 غيره لجاز ان يدركه غيره وقد نبه الله تعالى
يقول لا تدركه الابصار على ان ليس غير سوا
 الذي لا تدركه غيره بل يدركه هو فلا غير له هو
 فهو المدرك لذاته لا غير فلا تدركه الابصار اذ لا
 انصار الا وجوده ومن **قال** انما لا تدركه
 الابصار لانها محدثة والمحدث لا يدرك القديم فهو
 بعد من يعرف نفسه اذ لا شيء ولا ابصار له هو هو
 يدرك وجوده بلا وجود لا ادراك وبلا كيفية
 لا غير
س
 عرفته ذي برزخ بلا شك ولا ريب
 فداني ذاته حقا بلا نقص ولا عيب
 ولا صيراني بينهما فتغيب مظهر الغيب
 ومنذ عرفت نفسي بلا مزج ولا شوب
 وصلت بول مجبور بلا جد ولا قرب
 ونا عطا ذي قهر بلا من ولا سب
 ولا فنت لا تمى ولا تبقي لئلا ذوب
 فان

فان السائل **فقال** انت تثبت الله وتنفى
 كل شيء فما هذه الاشياء التي تراها **فاجواب** هذه
 المقالات مع من لا يري سوى الله تعالى ومن يري شيئا
 سوى الله فليس لنا مع جواب ولا سوال فانه لا يري
 غير ما يري ومن عرف نفسه لا يري غير الله ومن لم
 يعرف نفسه لا يري غير الله تعالى وكل انا و يترشح
 بما فيه وقد شربنا كثيرا من قبل وان شربنا
 من ذلك فن لا يري ولا يفهم ولا يدرك ومن
 يري ويفهم ويدرك والواصل يكف الاشارة
 وغير الواصل لا يصل بالمفهوم ولا بالتعلم ولا
 بالتقدير ولا بالعقل ولا العلم الاخذة **س**
 فاضا واصلا واستاذ حاذق سالك لم يهتدي
 بنوره وسلك بهمة وبصلية الى المقصود
 ان شاء الله تعالى وقتنا الله وبارك لنا
 ورضي عن القول والفعل والعلم والعمل والنور
 والهدى انه على كل شيء قدير والاشياء جديس
 ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم **فقال**
 وصلى الله على سيدنا محمد واله وصحبه
 وسلم **س**

[illegible]

